

با شعار کار نان آزادی حکومت شورایی به استقبال بهار خواهیم رفت



دور نیست روزی که مزارع مردهمان را
ساقه‌های بلند گندم سرشار سازد
و دشت‌ها مان را
شقایق‌های سرخ
شعر "بهار می‌رسد از راه" سروده رفیق
مرضیه احمدی اسکویی

در آخرین روزهای سالی هستیم که در سایه مبارزات کارگران و زحمتکشان برای کار، نان، آزادی، حکومت شورایی به سالی ماندگار در تاریخ جنبش کارگری و دیگر زحمتکشان جامعه تبدیل شد و صفحاتی ماندگار در مبارزه علیه رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی و مناسبات سرمایه‌داری حاکم رقم خورد، مبارزاتی قهرمانانه که جز با فداکاری و از خودگذشتگی آن‌ها ممکن نبود. مبارزاتی که بارها از من، ما ساخت.

مبارزاتی که می‌تواند نوید بهار زندگی را با نسیم‌های نوروزی برای تمامی کارگران و زحمتکشان به ارمغان آورد، مبارزاتی که می‌تواند بهار طبیعت را به بهار زندگی پیوند زند و به همین امید سال نو را دست در دست هم آغاز خواهیم کرد.

در این سال کارگران در اقصا نقاط کشور با برافراشتن پرچم مبارزه‌ای قهرمانانه، همراه با فداکاری‌ها و از خودگذشتگی‌ها، علیه نظم ظالمانه حاکم بر ایران برخاستند. کارگران مجتمع نیشکر هفت‌تپه و کارگران فولاد اهواز پرچمداران پیشرو طبقه کارگر در این مبارزه و

در صفحه ۲

واگذاری "شستا" و تعرض طبقه حاکم علیه طبقه کارگر

چندی پیش حسن روحانی در وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی در جمع مدیران ارشد این وزارتخانه، سخنانی در مورد واگذاری شرکت‌ها و بنگاه‌های اقتصادی وابسته به سازمان تامین اجتماعی بیان کرد که در مطبوعات داخلی بازتاب گسترده‌ای یافت. حسن روحانی ضمن اشاره به این‌که ۴۲ میلیون نفر زیر پوشش تامین اجتماعی هستند و بخشی از هزینه صندوق‌های بازنشستگی بر دوش دولت است، از "بنگاه‌داری" و "فعالیت اقتصادی" سازمان تامین اجتماعی شدیداً انتقاد و این‌گونه تأکید کرد که صندوق بازنشستگی نباید بنگاهدار باشد و تمام شرکت‌های زیر مجموعه شستا (شرکت سرمایه‌گذاری تامین اجتماعی) باید به بخش خصوصی واگذار شوند. وی در تعریف از جایگاه شستا گفت، شستا "چیزی بین خصوصی و دولتی است" و اقتصاد "خصوصی" را بدترین اقتصاد توصیف کرد. روحانی تأکید کرد در سال

در صفحه ۳

از کوزه برون همان تراود که در اوست

روز پنجشنبه ۱۶ اسفند ماه ۹۷ خامنه ای با صدور حکمی ابراهیم رئیسی را به عنوان رئیس جدید قوه قضاییه منصوب کرد. خامنه ای در حکم خود از رئیسی خواست، تا "آغاز پر قدرت دوران جدیدی" باشد که به گفته او "زینبند گام دوم انقلاب باشد". ابراهیم رئیسی بعد از محمد بهشتی، موسوی اردبیلی، محمد یزدی، محمد هاشمی شاهرودی و صادق آملی لاریجانی ششمین رئیس قوه قضاییه در تاریخ جمهوری اسلامی است. از این ۶ نفر، بهشتی و موسوی اردبیلی در دوران ده ساله رهبری خمینی در راس دستگاه ستمگر قوه قضاییه قرار گرفتند و ۴ قاضی القضاة بعدی در دوران سی ساله ولایت مطلقه خامنه ای و با صدور احکام او به ریاست این دستگاه فاسد و تبهکار منصوب شدند.

محمد بهشتی، اولین قاضی القضاة جمهوری اسلامی در تاریخ ۷ تیرماه سال ۶۰ در انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی کشته شد و لذا دوران

در صفحه ۴

پاسخ به سوالات

چرا سازمان فدائیان (اقلیت) با پیوستن حزب کمونیست کارگری به آلترناتیو سوسیالیستی مخالف است؟

در صفحه ۱۲

دریوزگی به درگاه آمریکا در هراس از انقلاب

در اکتبر سال ۲۰۰۱ بود که دولت آمریکا برای سرنگونی طالبان طی عملیات موسوم به "عملیات بلندمدت آزادی" به افغانستان حمله نظامی کرد. اکنون نزدیک به ۱۸ سال بعد، آمریکا با این نیرو بر سر میز مذاکره نشسته است تا "صلح" را در افغانستان برقرار کند. در این مذاکرات که بدون حضور نمایندگان دولت افغانستان برگزار شد، زلمی خلیلزاد، نماینده ویژه آمریکا برای "گفتگوهای صلح افغانستان" طرف مذاکره با طالبان بود. با آن که به گزارش رسانه‌ها هنوز طرفین به توافق جامعی دست نیافته‌اند، خلیلزاد پس از پایان این دور از مذاکرات گفت، دو طرف بر سر "پیش‌نویس" خروج نیروهای آمریکایی از افغانستان و تضمین‌هایی برای مبارزه علیه تروریسم "توافق" کرده‌اند. قرار است این مذاکرات در اواخر ماه مارس ادامه یابند.

در سال ۲۰۰۱، آمریکا هدف از حمله به افغانستان را "جنگ با تروریسم" اعلام کرد، به ظاهر برای آن که طالبان از تحویل بن‌لادن به آمریکا خودداری کرده بود، اما این ادعای رسمی دولت آمریکا بود و علل واقعی در جایی دیگر نهفته بود. طالبان از زمان تشکیل خود، یعنی از سال ۱۹۹۴ از حمایت سازمان جاسوسی آمریکا برخوردار بود. پس از به قدرت رسیدن طالبان، نیز، به شهادت یکی از دستیاران ویژه کاخ سفید در زمان بوش در برابر کنگره در سال ۲۰۰۰، "سیاست دولت در نهان آن است که طالبان را

در صفحه ۵

زنده باد آزادی - زنده باد سوسیالیسم

با شعار کار نان آزادی حکومت شورایی به استقبال بهار خواهیم رفت

در سالی بودند که به روزهای آخر آن رسیدیم. ایده تشکیل شوراهای کنترل کارگری به همراه شعار "نان، کار، آزادی، اداره شورایی" که در شوش بر زبان کارگران هفتتپه جاری شد، بدلیل شرایط مشخص جامعه و آگاهی ناشی از سال‌ها مبارزه توده‌ها علیه نظم حاکم، با سرعتی شگفت‌آور در جامعه راه خود را پیدا کرد و هر کجا که رفت بر دل‌ها نشست و آن را به تسخیر درآورد. از خانه تا کارخانه، در میان بازنشستگان تا معلمان، در میان دانشجویان تا زنان. سخنان اسماعیل بخشی کارگر پیشرو و نماینده کارگران هفتتپه که "شورا را باید زندگی کرد" بر زبان‌ها جاری شد و سرکوب و ددمنشی رژیم نتوانست مانعی بر سر راه این آگاهی توده‌ای ایجاد کند.

رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی با مدیران و حاکمان دزد و فاسد، رژیمی که سرسخت‌ترین حامی سرمایه‌داران زالوصفت است، به هر کاری دست زد. از "طراحی سوخته" تا به بند کشیدن بخشی‌ها و حبیبی‌ها، از به بند کشیدن دختران خیابان انقلاب تا سپیده قلیان‌ها. اما فریاد "شکنجه، مستند دیگر اثر ندارد" بر زبان‌ها جاری شد و تمام حیل و مکر رژیم را خنثا ساخت.

سالی که گذشت سال مبارزه بود، در هر کوی و برزن، از مبارزات کارگران تا جوانان بیکار. از محله شاهپور جدید در اصفهان تا کرج و شیراز و رشت و تهران و مشهد و اهواز و دیگر شهرها. از کارگران تا رانندگان کامیون، از معلمان تا بازنشستگان. حتی در بسیاری از شهرها دهقانان زمیندار (متوسط) نیز که در تمام این سال‌ها تنها تماشاکر شرایط حاکم بر جامعه بودند، به اعتراض درآمدند، چرا که فقر به در خانه آن‌ها رسیده بود. از رانندگانی که کارگر هستند تا رانندگانی که صاحب کامیون و تریلی هستند، دست در دست هم نهاده و چندین اعتصاب بزرگ برپا ساختند.

از کارگران راه‌آهن تا کارگران عسلویه، از اهواز تا تهران همه جا فریاد بود و اعتراض، همه جا کینه و خشم سرریز شده زنان و مردانی بود که از ظلم و ستم جان به لب آمده بودند و این را می‌شد در شعارهایشان دید: "عزا عزاست امروز، روز عزاست امروز، حقوق بازنشسته زیر عباست امروز"، "مرگ بر بیکاری"، "مرگ بر دیکتاتور"، "مرگ بر گرانی"، "کارگر، معلم، دانشجو اتحاد اتحاد"، "اصلاح‌طلب، اصولگرا، دیگه تموم ماجرا"، "نه حاکم، نه دولت، نیستند به فکر ملت"، "کارگر می‌میرد، ذلت نمی‌پذیرد"، "ما کارگران فولاد علیه ظلم و بیداد می‌جنگیم می‌جنگیم" و همین کارگران فولاد بودند که به پیروی از جلیقه زردهای فرانسوی و شعاری که بر پشت جلیقه‌های زرد خود نوشته بودند، بر روی پلاکاردی نوشتند: "دولت در حال ادرار کردن روی زندگی ماست، اما رسانه می‌گوید باران است" و این‌گونه تمام نظم سرمایه‌داری از دولت تا رسانه‌های در خدمت نظم حاکم را به چالش کشیده و آگاهی خود از نظم موجود را به نمایش گذاشتند. کارگرانی که بیش از چهل روز خیابان‌های اهواز را به تسخیر خود درآورده و

مارش مبارزه و مقاومت نواختند و بدین‌ترتیب به رفقای کارگیشان در دیگر نقاط کشور و نیز دیگر زحمتکشان جامعه درس پایداری آموختند. اعتصاب و تظاهرات طولانی مدت کارگران هفتتپه نیز که نه فقط همدلی که حتی همراهی گروه‌هایی از جامعه را به دست آورده بود، اگرچه با سرکوب و وحشیانه رژیم در این مرحله شکست خورد و رژیم شورای مستقل آن‌ها را برچید، اما مبارزات و تجارب کارگران هفتتپه از چنان دستاوردهایی برای کارگران و زحمتکشان داشت و آن‌چنان تاثیری در فضای سیاسی جامعه و آگاهی آن‌ها گذاشت که حتی رسانه‌های رژیم نیز مجبور به واکنش شدند و هر کدام ماسک طرفداری از کارگران را بر چهره کثیف خود زدند. در این میان حتی اعضای خانه کارگر که چهل سال نقش سرکوب کارگران را برعهده داشتند به ناچار گفتند "در شرایط کنونی دیگر شوراهای اسلامی در میان کارگران کارکردی ندارد".

با سرکوب اعتصاب و دستگیری تعدادی از کارگران هفتتپه، دانشجویان فریاد برآوردند "فرزند کارگرانیم کنارشان می‌مانیم". دستگیری و شکنجه اسماعیل بخشی و سپیده قلیان نیز نتوانست برای حاکمان چاره‌ساز شود چرا که "آب رفته را به جوی دیگر نمی‌توان بازگرداند"، و همین شد که فریادی از جامعه برخاست و فراگیر گردید "ما همه اسماعیل بخشی هستیم" "ما هم سپیده قلیان هستیم"، و تصاویر زندانیان سیاسی، تصاویر اسماعیل بخشی‌ها و سپیده قلیان‌ها در دست‌های تظاهرکنندگان قرار گرفت و بر دیوارهای شهر نیز نقش بست.

در حالی که آخرین روزهای سال رسیدیم که هنوز صدای اعتراض به گوش می‌رسد. حتی در آخرین روزهای سال کارگرانی در اعتراض به وضعیت معیشتی و یا عدم پرداخت دستمزدهای خود در خیابان‌ها هستند. از کارگران هفتتپه که برای آزادی اسماعیل بخشی تجمع کردند تا بازنشستگان هفتتپه، از کارگران پالایشگاه آبادان تا کشتارگاه ناهوند، از کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه تا کارگران شهرداری‌ها در بسیاری از شهرهای کشور، از کارگران پارس جنوبی تا کارگران راه‌آهن، از پرستاران علوم پزشکی بابل و بیمارستان "بهشتی" کاشان تا پرستاران بیمارستان "خمینی" کرج، از دانشجویان دانشگاه خواجه نصیر تا مالباختگان موسسات مالی کاسپین، آرمان، وحدت، البرز ایرانیان و طلای ثامن با شعار "حاصل یک عمر ما زیر عباست امروز".

اما همه این مبارزات و تجربه‌های کارگران و زحمتکشان جامعه در این سال آموختند یک موضوع را به وضوح ثابت کرد و آن این‌که رهایی از شرایط مصیبت‌بار کنونی تنها یک راه

دارد و آن انقلاب است. بیهوده نیست که شعار "نان، کار، آزادی، اداره شورایی" با این سرعت در جامعه فراگیر شد. نه تنها عدم پاسخ رژیم به خواست‌های توده‌ها و سرکوب و کشتار و دستگیری معترضین، بلکه شعارها و اشکال مبارزاتی توده‌ها نیز این را ثابت کرد که توده‌ها به این آگاهی دست یافته‌اند. مبارزاتی که هرگز خود را در چارچوب‌های قانونی محدود نکرد و با فراتر رفتن از چارچوب‌های قانونی و با شعارهایشان نه فقط کلیت نظم سیاسی و اقتصادی حاکم را مورد هدف قرار دادند، بلکه هر جا که توانستند آلترناتیو حکومتی خود را نیز شعار دادند. توده‌ها همچنین دریافته‌اند که تنها راه برای تحقق این تغییر نه فقط اعتصاب و تظاهرات پراکنده، بلکه سازمان‌یافتن و اتحاد کارگران و زحمتکشان است و این را در تلاش برای سازمان‌یابی و در شعارهایشان و در حمایت‌هایشان از یکدیگر به‌خوبی می‌توان دریافت.

به همین دلیل باید امیدوار بود و با هزار امید و با هزاران گل سرخ به استقبال نوروز و بهار رفت، برای روزی نو و برای بهاری نو، بهاری عاری از ظلم و ستم. این را مبارزات سالی که در روزهای آخر آن رسیدیم به ما آموخت. به ما آموخت که ما می‌توانیم، به ما آموخت که امکان‌پذیر است، به ما آموخت که زندگی سبز است، زندگی زیباست و برای آن باید متحد شد و جنگید. برای فردایی دیگر، برای خود، برای پدران و مادران‌مان، و برای فرزندان‌مان. و از یاد نبریم که در این روزها بویژه باید در کنار خانواده‌های زندانیان سیاسی و خانواده‌های لاله‌های سرخی باشیم که در طول حاکمیت اسلامی جان در راه آزادی و رهایی از بند حکومت اسلامی و نظام سرمایه‌داری فدا کردند.

از هر خون سبزه‌نی می‌روید از هر درد لب‌خنده‌نی

چرا که هر شهید درختی‌ست.

من از جنگل‌های انبوه به سوی تو آمدم

تو طلوع کردی

من مُجاب شدم،

من غریو کشیدم

و آرامش یافتم،

کنار بهار به هر برگ سوگند خوردم

و تو

در گذرگاه‌های شب‌زده

عشق تازه را اخطار کردی.

....

بگذار از جنگل‌های باران خورده از خرمن‌های

پُر حاصل سخن بگویم

بگذار از دهکده‌ی تقدیر مشترک سخن بگویم!

شعر "بهار دیگر" سروده احمد شاملو

رژیم جمهوری اسلامی را باید با یک اعتصاب عمومی سیاسی و قیام مسلحانه برانداخت

واگذاری "شستا" و تعرض طبقه حاکم علیه طبقه کارگر

۹۸ "واگذاری بزرگ شرکت‌های شستا" باید محقق و شستا بطور کلی باید "جمع" شود! حسن روحانی همچنین با ذکر این‌که در مجلس ضرورت واگذاری شستا را اعلام و قول آن را به مجلسیان داده است، برای اثبات جدی بودن این تصمیم و محکم بودن پشتوانه آن گفت "تاکید صددرصدی من و مقام معظم رهبری واگذاری شستا است"، و بالاخره در مورد این‌که شرکت‌ها و مجموعه بنگاه‌های اقتصادی وابسته و متعلق به سازمان تامین اجتماعی چگونه و به چه بهایی واگذار شود گفت "اگر بخش خصوصی می‌تواند شرکت‌ها را به سوددهی برساند، باید به آن‌ها مجانی واگذار کنیم" (تاکید از ماست).

بیانات حسن روحانی در مورد واگذاری شرکت‌ها و اموال و دارایی‌های سازمان تامین اجتماعی به بخش خصوصی، آن هم در شرایطی که عملکرد دولت و سازمان خصوصی‌سازی آن در زمینه واگذاری موسسات و کارخانه‌های دولتی از نمونه انزاع، هیکو، هفت‌تپه، مجتمع ملی فولاد، حتا از درون خود رژیم نیز شنیدنازیر سوال رفته و نتایج فاجعه‌بار این سیاست در معرض دید همگان قرار گرفته است، واکنش‌های بسیار گسترده و موجی از مخالفت را در پی داشت. سکوت اولیه روحانی و کابینه وی در قبال این مخالفت‌ها، در نگاه اول می‌توانست حاکی از عقب‌نشینی وی باشد. اما تمام شواهد بعدی از جمله سخنان وزیر کار و دیگر مقامات دولتی گویای این واقعیت است که سران رژیم برای چاپیدن و حیف و میل اموال و ثروت‌های سازمان تامین اجتماعی که در اساس متعلق به کارگران است، خود را آماده نموده و تصمیم قطعی خود را گرفته‌اند.

هم‌زمان با این تعرض جنید و بر ملا شدن تصمیم قطعی دولت برای حراج شستا و شرکت‌های زیر مجموعه آن، طبقه حاکم تعرض دیگری را نیز علیه طبقه کارگر تدارک دیده است. دارودسته روحانی به این بهانه که سازمان تامین اجتماعی در پرداخت نقدی ماهیانه خود مشکل دارد و دولت هر ماه مبالغ زیادی را از محل درآمدها و منابع عمومی صرف پرداخت حقوق بازنشستگان نموده است، درصدی از حقوق فشارهای اقتصادی جدیدتری بر کارگران و عموم بیمه‌شدگان تامین اجتماعی برآمده است. در همین رابطه کابینه روحانی طرحی را به نام "طرح اصلاحات پارامتریک سازمان تامین اجتماعی" بی‌سرودا به مجلس ارائه داده و بر تصویب و اجرای آن تاکید نموده است. محمد حسن زاده معاون فنی درآمد سازمان تامین اجتماعی با ذکر این‌که امسال حدود ۲۵ هزار میلیارد تومان از محل درآمد و منابع عمومی صرف پرداخت حقوق بازنشستگان شده است، بر افزایش سن بازنشستگی و بر ضرورت "اصلاحات پارامتریک" تاکید کرد. محمد شریعتمداری وزیر کار نیز روز ۱۹ اسفند با مطرح کردن حرف‌ها و بهانه‌های مشابهی، طرح اصلاحات پارامتریک تامین اجتماعی، تصویب و اجرای آن را یک ضرورت خواند.

اما ببینیم واقعیت ماجرا چیست؟ شستا چیست و چگونه به وضعیت فعلی درآمد و بالاخره اصلاحات پارامتریک چه هست و طبقه حاکم دنبال چه هدفی است؟

شستا (شرکت سرمایه‌گذاری تامین اجتماعی) شرکتی است که بر پایه ذخیره پولی از محل حق بیمه کارگران و سایر بیمه شدگان تامین اجتماعی بوجود آمده است. مطابق مقررات رسمی، بابت بیمه هر کارگر و بیمه شده تامین اجتماعی، هر ماه بایستی ۳۰ درصد میزان دستمزد یا حقوق بیمه شده (پیش‌ترها ۲۸ درصد بود) به حساب سازمان تامین اجتماعی واریز شود که ۷ درصد آن را کارگر (بیمه شده) پرداخت می‌کند، ۲۰ درصد آن را کارفرما می‌پردازد و ۳ درصد بقیه برعهده دولت است که باید آن را به حساب سازمان تامین اجتماعی واریز کند. اما دولت طی سالیان متمادی سهم بیمه خود را به سازمان تامین اجتماعی نپرداخته و در موارد زیادی به جای پرداخت نقدی، سهام برخی شرکت‌ها و موسسات اقتصادی (زیان‌ده یا غیر زیان‌ده) را به این سازمان داده است. شستا در واقع بر پایه این وضعیت و برای اداره این شرکت‌ها و بنگاه‌ها بوجود آمد. ضمن آن‌که تشکیل شستا برای سرمایه‌گذاری نیز با قوانین رسمی و مقررات تامین اجتماعی منافاتی نداشت. دارودسته حسن روحانی که امروز از "بنگاداری" و "فعالیت اقتصادی" سازمان تامین اجتماعی ایراد می‌گیرند و آن را مزمت می‌کنند خیلی خوب می‌دانند که خود دولت به جای پرداخت پول نقد، این بنگاه‌های اقتصادی را در اختیار سازمان تامین اجتماعی قرار داده و خود، نقش اصلی را در "بنگاداری" و "فعالیت اقتصادی" این سازمان داشته است. دولت در ازاء بدهی‌های خود سهام کارخانه‌ها و موسسات دولتی را به این سازمان واگذار کرد و عملاً سازمان تامین اجتماعی را حتا اگر هم این سازمان خود نمی‌خواست، درگیر "بنگاداری" و "فعالیت اقتصادی" کرد. افزون بر این دولت با به کارگیری مدیران خود در شستا و در دست گرفتن مدیریت آن، نقش برتر و دست بالا را در ساز و کار آن ایفا نموده است. حسن روحانی ظاهراً از این شکوه می‌کند که شستا "جیزی بین خصولتی و دولتی است". این درحالی‌ست که خود دولت، پای اصلی خصولتی - دولتی شستا بوده و سرنوشت امروز آن را رقم زده است.

در حال حاضر بدهی دولت به سازمان تامین اجتماعی که سال به سال بر آن افزوده شده، به رقمی متجاوز از ۲۰۰ هزار میلیارد تومان رسیده است. این موضوع به سهم خود باعث کسری نقدی سازمان تامین اجتماعی شده تا جایی که علاوه بر فروش اموال خود، به استقراض نیز متوسل شده است. پول هنگفتی که می‌بایستی به حساب تامین اجتماعی واریز می‌شده در دست دولت بلوکه شده در عین حال سال به سال از ارزش آن نیز کاسته شده است. سال‌های گذشته به کنار در همین سال جاری طلب سازمان تامین اجتماعی از دولت دست کم یک سوم ارزش خود را از دست داده است. دارودسته روحانی از هزینه‌ای که دولت صرف حقوق بازنشستگان و تامین اجتماعی می‌کند داد و هوار راه انداخته‌اند اما نمی‌گویند هزینه ده‌ها طرح را (قریب به ۳۰ طرح) از منابع مالی کارگران در سازمان تامین اجتماعی پرداخت نموده و برای جبران کسری بودجه نیز به کرات از این منبع برداشت کرده‌اند.

سوی آن‌که دولت در طول سال‌های گذشته از طریق کارگزاران و مدیران خود و زبوندی‌های اقتصادی سرگرم غارت و چپاول ذخائر کارگران بوده‌است و حق بیمه برخی اقشار غیرکارگری از قماش خادمین مساجد و امامزاده‌ها و جان‌بازان و امثال آن را نیز بر دوش سازمان تامین اجتماعی یا در واقع بر دوش کارگران انداخته است، اکنون مصمم است شستا و کل شرکت‌های تابعه آن را مجاناً به بخش خصوصی واگذار کند. سران مزد و غارتگر حکومت اسلامی که در غارت و زدنی و بالاکشیدن اموال و ثروت‌های عمومی از نفت و گاز و معدن گرفته تا آب و خاک و جنگل دست همه نزدان و غارتگران عالم را از پشت بسته‌اند و هر چه را که قابل چاپیدن و بردن و مصرف کردن است، غارت کرده، برده و تا آخرین قطره مصرف نموده‌اند، اکنون تصمیم گرفته‌اند شستا را مجاناً یکجا ببلعند و آن را "جمع" کنند.

هر کس این را می‌داند که تمام سرمایه اولیه شستا از محل ۷ درصد بیمه پرداختی کارگران، ۲۰ درصد بیمه سهم کارفرما که آن هم در واقع از دستمزد کارگر کسر شده است و ۳ درصد سهمی که دولت آن را پرداخت می‌کند که آن هم در اساس حاصل دسترنج کارگران است تامین شده است. بنابراین اموال و دارایی‌های شستا، اموال و ذخائر کارگران است و ربطی به دولت ندارد و هرگونه اقدامی در زمینه واگذاری آن، دست‌اندازی آشکار به ثمره کار کارگران است. سازمان تامین اجتماعی و شستا در عین حال یک نهاد عمومی و غیر دولتی است که حتا در چارچوب مقررات رسمی خصوصی‌سازی یا واگذاری موسسات دولتی به بخش خصوصی نیز نمی‌گنجد.

حال بپردازیم به "طرح اصلاحات پارامتریک" تامین اجتماعی که کابینه حسن روحانی در همنستی نزدیک با مجلس ارتجاع اسلامی در تصویب و تحمیل آن بر طبقه کارگرند. "طرح اصلاحات پارامتریک" قانون تامین اجتماعی "طرحی است که از منتهی قبل در مجلس اعلام وصول شده و مشتمل بر تغییر چندین ماده و تبصره از قانون تامین اجتماعی به زیان کارگران است. از جمله این تغییرات می‌توان به نمونه‌های زیر اشاره کرد:

در حال حاضر مبنای تعیین مستمری بازنشستگی کارگران، میانگین دستمزد دو (۲) سال آخر است. اما بر پایه "اصلاحات" مورد نظر، مبنای تعیین مستمری بازنشستگی، میانگین دستمزد بیست (۲۰) سال آخر است که با توجه به دستمزدهای بسیار ناچیزتر کارگری در سال‌های گذشته، این تغییر، مستمری بازنشستگی کارگران را به شدت کاهش می‌دهد.

نمونه دیگر افزایش سهم بیمه پرداختی کارگر است. در حال حاضر سهم بیمه پرداختی کارگر ۷ درصد است اما طبق طرح یاد شده، این رقم طی دو سال به ۹ درصد خواهد رسید.

مورد دیگر سابقه پرداخت حق بیمه جهت بازنشستگی است که در حال حاضر بیست (۲۰) سال است. اما در طرحی که کابینه حسن روحانی به مجلس ارائه نموده، طی ۵ سال، هر سال یک سال به آن اضافه می‌شود به نحوی که پس از پنج سال، حداقل سابقه پرداخت حق بیمه جهت بازنشستگی از ۲۰ سال به ۲۵ سال افزایش می‌یابد. در عین حال هر کارگر تحت پوشش بیمه تامین اجتماعی برای بازنشستگی پیش از موعد، به جای ۲۰ سال، باید

از کوزه برون همان تراود که در اوست

کوتاهی را بر این مسند حکم روایی کرد. پس از بهشتی، موسوی اردبیلی به مدت ۸ سال عهده دار ریاست این قوه شد. اردبیلی بعد از مرگ خمینی و با روی کار آمدن خامنه ای از مقام خود عزل شد. این دوران یکی از مخوف ترین دوره های حاکمیت ارتجاعی جمهوری اسلامی است. دورانی که شکنجه در زندان های جمهوری اسلامی بیداد می کرد، ده ها هزار نفر با احکام و بدون احکام قضایی دستگیر و در زندان های جمهوری اسلامی به بی رحمانه ترین شکل ممکن شکنجه شدند، هزاران زندانی کمونیست و انقلابی قلب های گرم و تپنده شان آماج گلوله جوخه های اعدام شد و صدها نفر از ورزیده ترین اعضا و کادرهای سازمان های چپ و کمونیست و نیروهای مبارز و آزادی خواه زیر شکنجه و بازجویی جان باختند. در همین دوران بود که حکم "شرعی" تجاوز به دختران باکره محکوم به اعدام، توسط خمینی صادر و اجرای آن توسط "سربازان گمنام امام زمان" در شب های قیل از اعدام دختران جوان عملی شد. فاجعه بارتر اینکه، کشتار جمعی زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷ نیز در دوران ریاست موسوی اردبیلی صورت گرفت. قتل عام فجیعی که بیش از ۵ هزار زندانی سیاسی در ماه های مرداد و شهریور ۶۷ به یکباره کشتار شدند.

بعد از خمینی و قدرت گیری خامنه ای، اردبیلی از ریاست قوه قضائیه رژیم عزل و محمد یزدی جانشین او شد. یزدی، اولین انتخاب خامنه ای برای ریاست قوه قضائیه بود که از سال ۶۸ به مدت ۱۰ سال (دو دوره ۵ ساله) با صدور احکام زندان و مرگ بر توده های مردم ایران حکم روایی کرد. همانگونه که قاضی القضاات های پیش از او در دوران رهبری خمینی انجام داده بودند، قتل های زنجیره ای شاعران و نویسندگان نیز در دوره ریاست محمد یزدی رخ داد. بعد از یزدی، محمد هاشمی شاهرودی سکان دار بیدانگاه های جمهوری اسلامی شد. شاهرودی وقتی بر این مسند نشست، در یکی از اولین مصاحبه های خود گفت، "ویرانه ای" به نام قوه قضائیه را تحویل گرفته است. با این همه، او نیز همانند یزدی به مدت ۱۰ سال بر صندلی ریاست دستگامی که خود پیش از آن "ویرانه" اش خوانده بود، نشست و یکسره به منویات مستبدانه نظام و رهبری آن تن سپرد. دوران ریاست او نیز بر توده های مردم ایران، همان سرکوب و ستمی رفت که پیش از آن رفته بود. با این تفاوت که در دوران ده ساله او، فساد حاکم بر بر آن نیز عمیق و عمیق تر شد. بعد از شاهرودی نوبت به صادق آملی لاریجانی رسید. او نیز با فرمان خامنه ای نزدیک به ۱۰ سال بر این مسند جا خوش کرد. ده سالی که توده های مردم ایران در تمام عرصه های سیاسی و اجتماعی آشکارتر از دوران شاهرودی سرکوب شدند. در دوران ۱۰ ساله ریاست لاریجانی بود که کارگران با صدور احکام شلاق مواجه شدند، بی امنیتی در جامعه بیشتر شد، اسید پاشی بر زنان و دختران جوان دوباره رایج شد، کشتار های سال ۸۸ به وقوع پیوست و فاجعه تجاوز به بازداشت شدگان از جمله

در بازداشتگاه کهریزک تکرار شد و مرگ زندانیان در زیر شکنجه و بازجویی مجددا به امری عادی تبدیل گشت، دادگاه های جمهوری اسلامی نیز بیش از گذشته به میدان نمایش خیمه شب بازی دستگاه های امنیتی و قضایی رژیم تبدیل شدند، هزاران نفر از جوانان و توده های معترض بویژه در یک سال گذشته دستگیر و به زندان و بند محکوم شدند. شکنجه بازداشت شدگان در این دوره همانند سال های دهه ۶۰ رواج عمومی یافت تا جاییکه از دی ماه ۹۶ تاکنون دست کم ۲۰ نفر از بازداشت شدگان در زیر بازجویی و شکنجه کشته شده اند.

حال در چنین وضعیتی که جمهوری اسلامی از جمیع جهات با بحران های ناعلاج مواجه است، در دورانی که فساد نهاده شده کل دستگاه های اجرایی و قضایی را فرا گرفته است، در دورانی که کارگران و معلمان، زنان و دانشجویان، بازنشستگان، کنشورزان و مالباختگان و عموم توده های مردم ایران به مبارزات علنی علیه جمهوری اسلامی برخاسته اند، خامنه ای ابراهیم رئیسی، این پرورش یافته خدمتگزار سرکوب و کشتار در سیستم قضایی جمهوری اسلامی را به ریاست قوه قضائیه منصوب کرده است. کسی که در دوران هر پنج رئیس قوه قضائیه پیش از خود مسئولیت داشته و همواره در پست های کلیدی این دستگاه سرکوبگر به کسب و کار مرگ مشغول بوده است.

ابراهیم رئیسی، شاخص ترین و شناخته ترین فرد هیات مرگ چهار نفره منتخب خمینی در کشتار جمعی زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷ بوده است. او در سال ۵۹ درست زمانی که ۲۰ سال داشت به مقام دادباری شهرستان کرج منصوب شد. پس از چند ماه تا سال ۶۴ دادستان کرج شد و پس از آن مسئولیت جانشینی دادستان انقلاب تهران به او واگذار گردید. در همین ایام و درست در زمانی که در مقام جانشینی دادستان انقلاب تهران حکمرانی می کرد در زمره افراد مورد وثوق خمینی قرار گرفت. تا جاییکه از طرف خمینی به عنوان عضو موثر و کلیدی هیات مرگ چهار نفره در کشتار جمعی زندانیان سیاسی منصوب شد. با چنین پیشینه ای وقتی محمد یزدی در سال ۶۸ با حکم خامنه ای رئیس قوه قضائیه شد، رئیسی نیز با حکم یزدی به مدت ۵ سال دادستان تهران شد. پس از دادستانی تهران، به مدت ۱۰ سال ریاست سازمان بازرسی کل کشور به او واگذار شد. در دوران ریاست هاشمی شاهرودی به عنوان معاون اول رئیس قوه قضائیه منصوب شد و به مدت ۱۰ سال در این پست باقی ماند. در سال ۹۳ طی حکمی از طرف صادق آملی لاریجانی که سومین برگزیده خامنه ای برای ریاست قوه قضائیه بود، به مدت دو سال دادستان کل کشور شد. علاوه بر این، از سال ۹۱ تاکنون با حکم مستقیم خامنه ای مسئولیت دادستانی کل ویژه روحانیت نیز به او واگذار شده است.

ابراهیم رئیسی با چنین پیشینه ای از جنایت و کشتار که تماما برگرفته از ماهیت ارتجاعی و سرکوبگرانه نظام حاکم بر ایران است، اکنون با حکم خامنه ای بر مسند ریاست قوه قضائیه نشست است. کسی که در انتخابات فرمایشی ۹۶، حتی برخی از "اصلاح طلب" های فعلی و پیشین جمهوری اسلامی، از او به عنوان "آیت الله قتل عام" نام بردند و حسن روحانی، رئیس جمهور نظام نیز در سخنرانی انتخاباتی ۱۸ اردیبهشت ۹۶ خود در همدان گفت: "مردم ایران اعلام می کنند، آنهاهی که در طول ۳۸ سال فقط اعدام و زندان بلد بودند را

قبول ندارند". حال حسن روحانی و بخش اعظم "اصلاح طلبان" حکومتی از جمله نمایندگان فراکسیون "امید" مجلس ارتجاع و نیز حسین موسوی تبریزی، دبیر کل مجمع محققین و مدرسین و دادستان سابق جمهوری اسلامی در زمان خمینی، انتصاب رئیسی را انتخابی شایسته با "مدیریت قوی" و "امیدوار" کننده دانسته اند و بعضا حتی اعلام کرده اند که: "رفتارش هم در آن زمان [دوره خمینی] با مردم ملایم بوده و اصلا روحیه خشنی نداشت". عده دیگری هم با استناد به اصل ۱۵۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی، مبنی بر اینکه رئیس قوه قضائیه باید "مجتهد عادل" باشد، گفته اند، رئیسی دروغگو و "جنایتکار تاریخ" است و از این نظر نمی تواند "مجتهد عادل" و به طرق اولی نمی تواند رئیس قوه قضائیه باشد.

اینان فراموش کرده اند که رئیسی خدمتگزار مورد وثوق نظام و پرورش یافته تام و تمام همین نظام ارتجاعی، ستمگر و آدمکش حاکم بر ایران است. پوشیده نیست کارنامه جنایات او در چهار دهه گذشته، بخشی از عملکرد طبقه حاکم و صد البته تنها صفحاتی از کتاب قتل سرکوب و کشتار جمهوری اسلامی و دستگاه قضایی آن از آغاز تا به امروز است. تردیدی نیست که بررسی عملکرد هر مسئولی در درون نظام جمهوری اسلامی، بویژه سیستم قضایی آن، بدون در نظر گرفتن ماهیت ارتجاعی این نظام سرکوبگر و بدون توجه به ایندولوژی و ساختار حکومتی حاکم بر نظام جمهوری اسلامی که در آن دین و دولت به شدت در هم تنیده شده اند، همواره به معنای تطهیر کردن بخش هایی از نظام و مسئولین آن از بخش های دیگر نظام است. این امر چیزی نیست که از چشم همگان پنهان بماند. خود ابراهیم رئیسی که اکنون بر ریاست قوه قضائیه رژیم نشست است، بیش از همه بر این امر واقف است. او بعد از حکم خامنه ای، در اولین اظهار نظر خود اعلام کرد از این پس به کسی اجازه نخواهد داد که "قانون" را دور بزند. یک روز بعد از این اظهار نظر، رئیسی متوجه شد که چه حرف بی ربطی زده است. چون در یک رژیم استبدادی، قانون بی معناست. لذا در سخنرانی روز معارفه اش در صدد اصلاح اظهار نظر قبلی اش برآمد و به جای واژه روشن و شفاف "قانون" از کلمه "عدالت" استفاده کرد و گفت، در دستگاه قضایی جمهوری اسلامی اجرای "عدالت فرع بر امنیت" است. ابراهیم رئیسی که خود چهل سال در مدار قدرت بوده و همواره در پست های کلیدی دستگاه قضایی آن انجام وظیفه کرده است، بیش از همه می داند که آس و اساس این نظام و سیستم قضایی آن بر استبداد استوار است. او خوب می داند که جمهوری اسلامی بدون شکنجه و کشتار، بدون قتل های خیابانی، بدون اعمال بی عدالتی، بدون دستگیری ظالمانه فعالان اجتماعی و سیاسی، بدون سلب حق انتخاب و وکیل از زندانیان، بدون ممنوعیت حق اعتصاب و تشکل، بدون ایجاد رعب و وحشت در سطوح مختلف جامعه، بدون آزار و اذیت زنان، بدون به قتل رساندن بازداشت شدگان در زیر بازجویی و شکنجه، بدون یورش به منازل فعالان کارگری و صدها عملکرد غیر "قانونی" دیگر، حتی یک روز هم قادر به ادامه حیات نیست. اکنون دیگر بر همگان روشن است که کل حاکمیت جمهوری اسلامی و استمرار آن بر "بی قانونی"، دروغ گویی و تحمیق مردم استوار است. در واقع

دریوزگی به درگاه آمریکا در هراس از انقلاب

در قدرت نگاه دارد" با این فرض که "طالبان به افغانستان ثبات بخشد تا امکان احداث خطوط لوله برای انتقال نفت و گاز از کشورهای آسیای مرکزی به پاکستان از طریق افغانستان میسر گردد." با اثبات ناتوانی طالبان در ایجاد ثبات و پایان بخشیدن به جنگ داخلی در افغانستان، مقامات آمریکایی از سال ۲۰۰۰ تا تابستان ۲۰۰۱ تلاش کردند تا طالبان را قانع سازند برای ایجاد ثبات در افغانستان با سایر نیروهای اسلامگرای متشکل در "ائتلاف شمال" بر سر تشکیل یک دولت فدرال به توافق برسند. اما با سرسختی طالبان و عدم صدور مجوز برای ایجاد خطوط انتقال نفت، آمریکا به بهانه حمله ۱۱ سپتامبر و عدم موافقت طالبان با تحویل بن‌لادن، حتماً بدون رعایت تشریفات بین‌المللی و اجازه شورای امنیت سازمان ملل، حمله به افغانستان را آغاز کرد. گرچه دخالت آمریکا در امور افغانستان محدود به این سال‌ها نبوده است. بنا به گزارشات حتماً ماه‌ها پیش از اشغال نظامی افغانستان توسط ارتش شوروی در اواخر دهه ۷۰ میلادی، "سیا" کمک‌رسانی و تقویت نیروهای اسلامگرای موسوم به "مجاهدین" را آغاز کرده بود. سرانجام با خروج نیروهای شوروی از افغانستان و سقوط رژیم نجیب‌الله در سال ۱۹۹۲، نیروهای اسلامگرا که از حمایت‌های آمریکا، پاکستان، عربستان و جمهوری اسلامی ایران برخوردار بودند، به قدرت رسیدند، اما این به معنای پایان جنگ داخلی در افغانستان نبود. تمامی رهبران مجاهدین از جمله برهان‌الدین ربانی، رهبر "جمعیت اسلامی" و اولین رئیس جمهور رسمی حکومت مجاهدین در افغانستان، از سوی نهادهای حقوق بشری به اتهام کشتار هزاران غیر نظامی، شکنجه، اختلاس، تجاوز جنسی و غیره به "جنایات جنگی" متهم شدند. گفته می‌شود در فاصله سال‌های ۹۲ تا ۹۶ تنها در کابل ۶۵ هزار نفر به قتل رسیدند. فساد و اختلاس نیز از دیگر ویژگی‌های دوران حاکمیت "مجاهدین" بود، چنان‌که هنوز هم از سرنوشت ۵۰ میلیارد دلار از کمک‌های ۱۲۰ میلیارد دلاری به افغانستان اطلاعی در دست نیست. باری این شرایط افغانستان تا سال ۱۹۹۶ بود و در این مدت آمریکا و کشورهای همپیمان وی بی‌اعتنا به "بشردوستی"، "حقوق زنان" و "دمکراسی"، از گروه یا گروه‌هایی از اسلامگرایان جانب‌داری کرده و کمک‌های لازم نظامی، مالی و مشاوره‌ای را در اختیار آنان می‌گذاشتند.

در سپتامبر ۹۶، سرانجام یکی از این گروه‌ها به نام "طالبان" با تصرف کابل قدرت را به دست گرفت. در آن زمان، یکی از سخنگویان وزارت امور خارجه آمریکا، اعلام کرد "اعتراضی" به این موضوع "وجود ندارد". یک سال بعد یکی از دیپلمات‌های آمریکایی گفت: "طالبان احتمالاً به یک خاندان سعودی دیگر تبدیل خواهد شد... در آنجا، [کنسرسیوم نفتی] آرامکو خواهد بود، خطوط لوله انتقال نفت، یک امیر، بدون پارلمان و مقدار زیادی قوانین شرعی". همان‌گونه که در بالا اشاره شد، تنها پس از آن که طالبان از خواست آمریکا سر باز زد، آمریکا با ادعای برقراری "حقوق بشر"، "حقوق زنان" و صدور "دمکراسی" برای توجیه حمله نظامی خود نزد افکار عمومی کشورهای غربی، به تجاوز نظامی به افغانستان دست زد.

از سال ۲۰۰۱ تاکنون نیز تعبیری در وضعیت پیشین افغانستان پدید نیامده است، به جز ویرانی و مرگ و آوارگی بیشتر مردمان ستمدیده این سرزمین و فساد و چپاول بیشتر قدرتمداران اسلامگرا و دخالت‌های گسترده‌تر کشورهای امپریالیستی غربی از یک سو و کشورهای مرتجع منطقه نظیر پاکستان، ایران، عربستان، ترکیه در امور داخلی این کشور از سوی دیگر.

دستاوردهای "دمکراسی" آمریکایی برای این کشور، نظام انتخاباتی و پارلمانی است که نه تنها مردم بلکه حتا رهبران احزاب و گروه‌های اسلامگرا نیز به فساد و تقلب سیستماتیک آن واقفند و به آن بی‌اعتقاد. "حقوق زنان" در این کشور به حضور نمایی چند زن در پارلمان یا پست‌های مدیریتی و سیاسی تقلیل یافته که به اقرار خود نمایندگان زن نیز تأثیر مؤثری در بهبود وضعیت زنان در افغانستان ندارند. شاید به جز در کابل و چند شهر بزرگ دیگر که هنوز تحت کنترل دولت مرکزی قرار دارند، وضعیت زنان در سایر نقاط افغانستان همچون دوران طالبان یا مجاهدین است و در ناآگاهی و بی‌حقوقی کامل به سر می‌برند. فساد در تمامی نهادهای دولتی و حکومتی رخنه کرده است. همین چندی پیش بود که معلوم شد یکی از این مراکز فساد، وزارت آموزش و پرورش این کشور است و آمارهای ارائه شده درباره نرخ باسوادی به ویژه باسوادی دختران همگی کذب و دروغ هستند. حتا شهرها و استان‌های به ظاهر تحت کنترل دولت نیز با روش ملوک‌طوایفی اداره می‌شوند و هر گوشه‌ای را یکی از رهبران اسلامگرا در اختیار خود گرفته و همچون ملک شخصی آن را اداره می‌کند. همین چند روز پیش بود که میان افراد مسلح حامی والی بلخ و فرمانده جنید پلیس اعزامی از سوی دولت مرکزی درگیری مسلحانه روی داد. استمرار جنگ و آوارگی هنوز افغان‌ها را در رديف یکی از بزرگ‌ترین جمعیت‌های پناهجو و پناهنده جهان قرار داده است. جمهوری اسلامی با سوء استفاده از فقر و بیکاری گسترده در افغانستان، با وعده و تطمیع و ارباب چند هزار تن از آنان، حتا کودکان را واداشته تا در لشکر فاطمیون برای اهداف جمهوری اسلامی در سوریه بجنگند. در ژانویه سال گذشته، یکی از مسئولان این لشکر که زیر نظر سپاه پاسداران قرار دارد، از کشته شدن دستکم ۲ هزار و زخمی شدن ۸ هزار افغان "در راه اسلام" خبر داده بود.

و اکنون آمریکا، دست شسته از "عملیات بلندمدت آزادی"، با طالبان بر سر میز مذاکره نشسته است تا آنان را نیز به جمع اسلامگرایان حاکم بیفزاید. باشد که همراه با یکدیگر به چپاول و غارت و قتل و کشتار و ویرانی بیشتر بپردازند، به شرطی که از منافع آمریکا پاسداری کنند. در این مذاکرات "صلح" نه سخنی از "دمکراسی" است نه از "حقوق بشر" و نه از "حقوق زنان". دو شرط آمریکا برای "صلح"، مقابله طالبان با گروه‌های تروریستی و عدم ضدیت با منافع آمریکا در این کشور است، شروطی که ظاهراً طالبان در برابر خروج نیروهای آمریکایی از افغانستان پذیرفته است. آمریکا در این مذاکرات حفظ ظاهر را نیز کنار گذاشته و اصراری برای حضور دولت دست‌نشانده‌اش در افغانستان ندارد، تا جایی که

شکوه و ناله آنان را درآورده است. مشاور امنیت ملی افغانستان معتقد است زلمی خلیلیزاد در مورد مذاکرات آمریکا با طالبان، با حکومت افغانستان مشورت نمی‌کند و معلومات کمی به دولت ارائه می‌شود و این روند غیرشفاف است. از این‌رو، سران سیاسی افغانستان دست به دامان کشورهای پرنفوذ در افغانستان از جمله ایران شده‌اند. رئیس دبیرخانه شورای عالی صلح و نماینده رئیس‌جمهوری افغانستان در "امور منطقه‌ای برای اجماع صلح"، روز شنبه ۲۳ اسفند برای گفت‌وگو با مقامات جمهوری اسلامی در مورد صلح افغانستان به تهران آمد. زیرا جمهوری اسلامی به اعتراف به ظریف، وزیر امور خارجه، با گروه طالبان "به خاطر امنیت ایران، تلس‌های اطلاعاتی غیر رسمی و محدود" داشته و به قول مقامات آمریکایی و سران نهادهای امنیتی افغانستان به این گروه "کمک‌های تجهیزاتی و نظامی" می‌کند.

تجربه افغانستان برای مردم ایران

به جز تجارب تاریخی و رویدادهای کشورهای دیگر، اتفاقات جاری در همین کشور همسایه، افغانستان، آینه‌ایست تمام‌نما از سیاست‌های "بشردستانه" و "دمکراسی‌خواهانه" کشورهای امپریالیست غربی، به ویژه آمریکا. کشورهایی که در آمریکای لاتین، آفریقا و آسیا بسیاری برای تکمیل این تصویر و ارزیابی ادعاهای "بشردستانه" امپریالیسم آمریکا باید به خبر دیگری نیز اشاره کرد. در ۱۵ مارس، مایک پمپئو، وزیر خارجه آمریکا اعلام کرد که به بازرسان دادگاه کیفری بین‌المللی که بخواهند برای تحقیق درباره اتهامات جنگی علیه نیروهای این کشور در افغانستان به آمریکا سفر کنند، ویزا نخواهد داد و حتا تهدید کرد: "اگر دیوان کیفری بین‌المللی رفتار خود را تغییر ندهد، آماده هستیم گام‌های بیشتر از جمله تحریم‌های اقتصادی را علیه آن وضع کنیم". به‌رغم شناختن از اهداف دولت‌های غربی، به ویژه آمریکا، طیفی از "اپوزیسیون" راست داخل و خارج از کشور برای "براندازی" جمهوری اسلامی و برقراری "دمکراسی" در ایران دست به دامان همین کشورهایی می‌شوند که سالیان درازست تنها هدفشان حفظ منافع طبقه حاکم و سرمایه‌داران آمریکایی و اروپایی بوده و در این راه از ارتکاب هیچ جنایتی البته زیر نقاب دفاع از "حقوق بشر" و "دمکراسی" ایلی نداشته‌اند. آنان گاهی با نامه‌های خواهان تشدید تحریم‌ها می‌شوند و گاهی برگزاری رفراندوم را تحت سایه این کشورها و نهادهای تحت سلطه آنان می‌طلبند. جناحی از آنان به حدی بی‌شرم هستند که حتا از حمله نظامی آمریکا به ایران دفاع می‌کنند. در حالی که نه آمریکا در پی سرنگونی جمهوری اسلامی است و نه اروپا. تنها هدف آمریکا از فشار به جمهوری اسلامی به گفته‌ی سران آمریکا "تغییر رفتار" و "حفظ منافع آمریکا" است، اما سیاست اروپا که "واقع‌بینانه‌تر" است، خطر انقلاب و سرنگونی جمهوری اسلامی را دریافته و سیاست حمایت بی‌دریغ از این رژیم اسلامی جنایتکار را در پیش گرفته است. بدیهی است که نه آمریکا و نه اروپا به خاطر معنودنی و ماندنی سیاسی، منافع خود را به خطر نخواهند انداخت.

این دریوزگان از ترس انقلاب است که به درگاه کشورهای امپریالیستی غربی پناه می‌برند. تمام هراس طرفداران حفظ نظم موجود، سرنگونی

از کوزه برون همان تراود که در اوست

رژیمی که زیر بنای حکومتی اش بر مبنای اصل "مصلحت نظام" پایه ریزی شده است، نمی تواند به اجرای "قانون" حتا قوانین خود متعهد و پای بند باشد. چنانکه در تمام این چهل سال این چنین بوده است. پوشیده نیست، آنچه جمهوری اسلامی را تا به امروز سر پا نگه داشته اجرای همین اصل بر قانونی "مصلحت نظام" بوده است. اصلی که خمینی در تبیین آن گفت: "مصلحت نظام از علو واجبات است" و چنانچه "مصلحت نظام" حکم کند، ولی فقیه می تواند و بر او واجب است که واجبات دیگر حتا "نماز و روزه" را هم تعطیل کند. طبیعتا همه دست اندر کاران حکومتی و بخصوص رئیس قوه قضائیه که خود از جمله مجریان اصل مصلحت نظام هستند، هرگز نمی توانند مدعی اجرای "قانون" باشند. مصلحت نظام یعنی امنیت آن و امنیت نظام هم یعنی متوسل شدن به تمام شیوه های بی قانونی در سطوح مختلف جامعه، اعمال رعب و وحشت درجای جای کشور، هجوم گله های حزب اللهی به زنان و مردان در هر خیابان و معبر عمومی تحت عنوان امر به معروف و نهی از منکر، دستگیری و پرونده سازی هر فعال سیاسی و اجتماعی آنهم تحت عنوان "اخلال در امنیت کشور". اتهام و جرمی که در طی ۴۰ سال گریبان هر معترض و منتقد اجتماعی را گرفته و آنان را بدون حق دسترسی به یک وکیل انتخابی راهی زندان و بند کرده اند. لذا، رئیس جدید دستگاه قضایی برای آبرو ریزی کمتر از کاربرد جمله شفاف و همه فهم "قانون فرع بر امنیت" است، فلسفه وجودی مصلحت نظام و اعمال بی قانونی حاکم بر دستگاه قضایی جمهوری اسلامی را بر پایه "عدالت فرع بر امنیت است"، تبیین کرد. یعنی آنچه در تابستان ۶۷ رخ داد و هزاران زندانی سیاسی با صدور حکم اعدام هیات مرگ خمینی شامل ابراهیم رئیسی، رئیس جدید قوه قضائیه، حسینعلی نبوی، مرتضی اشراقی و مصطفی پورمحمدی در اوین، قزلحصار و دیگر زندانی های جمهوری اسلامی رخ داد، تماما بر گرفته از اجرای همین اصل "عدالت فرع بر امنیت" است، سازماندهی شد.

با انتصاب رئیسی، منتقدان حقوق بشری نظام جمهوری اسلامی به جای اینکه بر بنیان های سرکوبگرانه هیات حاکمه متمرکز شوند، بجای اینکه دریابند رئیسی پرورش یافته همین نظام اسلامی است، بجای اینکه بر ماهیت وجودی نظام جمهوری اسلامی و ساختار سرکوبگرانه حکومتی اش متمرکز شوند، تنها به این بسنده کرده اند که انتخاب رئیسی یک "دهن کجی" آشکار به اعدام شدگان تابستان ۶۷ و خانواده های آنان است. آنان هنوز نمی خواهند قبول کنند که ماهیت وجودی و فلسفه تبیین و استقرار این نظام اسلامی، سرکوبگر و آموکش، خود بزرگترین "دهن کجی" به بشریت، زندانیان جانفشانیان، خانواده های آنان و کل توده های زحمتکش مردم ایران است. این جماعت متوهم هنوز در انتظارند که روزی از درون این نظام متعفن، قاضی قضائیتی با راجحه خوش بر مسند قضاوت بنشیند. غافل از اینکه که همواره "از کوزه برون همان تراود که در اوست".

واگذاری "شستا" و تعرض طبقه حاکم علیه طبقه کارگر

۲۵ سال کارکرده باشد.

علاوه بر این ها، در حال حاضر کسانی که ۳۰ سال تمام کار کرده باشند می توانند درخواست بازنشستگی کنند اما در طرح اصلاحات پارامتریک، سابقه کار برای بازنشستگی به ۳۵ سال افزایش یافته است.

در طرح اصلاحات پارامتریک، قانون بازنشستگی در مشاغل سخت و زیان آور نیز دچار تغییر شده است. این تغییرات به نحوی است که صفت "سخت و زیان آور" از اکثر مشاغل سخت و زیان آور حذف می شود و در نتیجه استفاده از مزایای آن را منتفی و با بسیار دشوار می سازد.

همچنین براساس این طرح "قانون معافیت از پرداخت سهم کارفرمایی کارگاه های تولیدی، فنی و صنعتی که حداکثر ۵ کارگر دارند" و سال ۶۱ به تصویب رسیده به شرح زیر تغییر می کند "از سال ۹۷ میزان معافیت ۲۰ درصد حق بیمه سهم کارفرمایی کارگاه های مشمول این قانون طی ۵ سال به ترتیب ۲، ۳، ۴، ۵، ۶ درصد کاهش می یابد تا به صفر برسد" به عبارت دیگر معافیت کارگاه های کوچک کمتر از ۵ کارگر به تدریج طی ۵ سال کاملا برداشته و این کارگاه ها باید پول بیشتری برای بیمه کارگران شان بپردازند که قطعا این پول نیز از دستمزد کارگر کسر می شود.

این نمونه ها رؤس تغییرات مهمی است که با تصویب "طرح اصلاحات پارامتریک"، قانون تامین اجتماعی را به زیان بیشتر طبقه کارگر دگرگون خواهد کرد. مرکز پژوهش های مجلس ارتجاع، درست مانند روحانی و کابینه ضد کارگری وی با توسل به بهانه ها و توجیهات گوناگونی از قبیل افزایش هزینه های صندوق های بازنشستگی، تقویت بنیه مالی این صندوق ها و بهانه های مشابه، این تغییرات را ضروری و اجتنابناپذیر خوانده اند. تصمیمات کابینه روحانی و مجلس ارتجاع و کل

دریوزگی به درگاه آمریکا در هراس از انقلاب

دخالت خارجی در امور داخلی ایران بیزارند. آنان هم به حافظه تاریخی خود تکیه دارند و هم به وضعیت کشورهای دیگر واقفند و سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی را امر خود می دانند نه هیچ کشور خارجی، خواه آمریکا، خواه اسرائیل، خواه کشورهای مرتجع منطقه. از این روست که کارگران و زحمتکشان به شکوه و ناله های این پادوان امپریالیسم و هوراکشان کشورهای مرتجع منطقه بی اعتنا نیستند و مبارزه با جمهوری اسلامی و نظم موجود را خود به دست گرفته اند.

انقلابی جمهوری اسلامی به دستان توانای کارگران و زحمتکشان است. زیرا انقلاب اجتماعی در ایران نه تنها رژیم جمهوری اسلامی را سرنگون خواهد کرد بلکه با برقراری حکومت شورایی کارگران و زحمتکشان نظم موجود را دگرگون کرده و دست آنان را از قدرت سیاسی و استثمار و چپاول دسترنج توده های مردم کوتاه می کند.

کارگران و زحمتکشان ایران در مبارزات و اعتراضات خود همواره نشان داده اند هیچ توهمی به آمریکا یا کشورهای غربی ندارند و از هر گونه

خوانندگان گرامی نشریه کار

شماره بعدی نشریه کار (۸۱۵) در تاریخ ۱۲ فروردین ۹۸

منتشر می شود

نوروزتان پیروز



پاسخ به سئوالات؟ چرا سازمان فدائیان (اقلیت) با پیوستن حزب کمونیست کارگری به آلترناتیو سوسیالیستی مخالف است؟

بینجامد، آنوقت طیف وسیعی از باندها و فرقه‌های سیاسی، جریانات قومی و اوباش نظامی به صحنه میریزند.

اما در این معادله طبقات در کجا قرار دارند و نقش طبقه کارگر چیست؟ آن‌ها نقشی ندارند. آنچه هست برخی "نیروها" هستند که نقش نیروهای سفید و برخی دیگر سیاه را بازی می‌کنند و در این یا آن دسته‌بندی جای می‌گرفتند. "بعضی نیروهای اجتماعی خصلتاً به سناریوی سیاه تعلق دارند و بعضی در وقوع سناریوی سفید نینفعدند." این‌ها که هستند؟ نیروهای سیاه، اسلام‌گرایان و قوم‌گرایان و دسته‌های نظامی‌اند و نیروهای سفید طیفی از چپ‌ها، لیبرال‌ها، خودمختاری‌طلبان کردستان و مهجر از همه جریان به اصطلاح سلطنت طلب است که "از همه نیروهای اپوزیسیون بورژوازی به قدرت نزدیک‌تر است."

اگر حشو و زوائد این سناریوی سیاه‌سفید زده شود، نگرش غیر طبقاتی و فرا طبقاتی آن، آشکار و عیان است. چگونه باید صف‌بندی‌های سیاسی را تعیین کرد؟ به‌حسب سیاه‌سفید بودن‌شان و نه ماهیت طبقاتی احزاب و سازمان‌های سیاسی. جریاناتی هستند که به مدنیت باور دارند. آن‌ها سفیدند و آن‌هایی که به مدنیت باور ندارند سیاه‌اند.

اما این سیاه‌سفید کردن به چه دردی می‌خورد؟ نیروهای سفید باید تعهد و بیانیه می‌دانند که جلوی سناریوی سیاه را خواهند گرفت. چون این سناریوسازی بیش از آن ذهنی بود که واکنشی را برانگیزد، کسی پاسخی به آن نداد. اما حزب کمونیست کارگری چون خیلی احساس قدرتمندی می‌کرد اعلام می‌کرد "مستقل از اینکه اپوزیسیون چه می‌کند، حزب کمونیست کارگری باید رأساً تعهد خود را به جلوگیری از سناریوی سیاه در جریان سرنوشتی می‌کرد اعلام کند.... و در صورت لزوم نظامی برای ختم هرچه سریع‌تر این وضعیت اقدام خواهد کرد."

درنهایت، پندار باقی که پایه آن بر یک تحلیل ذهنی و خیالی و عدم شناخت از جامعه ایران قرار داشت، تنها نتیجه‌ای که در پی داشت، همکاری رسمی و غیررسمی این سازمان با سلطنت‌طلبان بود که نمونه‌های متعددی از آن در آکسیون‌های مشترک آن‌ها دیده شد.

خلاصه کلام این‌که پندار باقی به‌جایی نرسید، سناریو پوچ از کار درآمد و طوفان فرونشست. حزب کمونیست کارگری بار دیگر به مشکل برخورد کرد. مشکل در کجاست؟ اکنون دیگر کومله ای در درون حزب نبود که مشکلات به‌حساب آن گذاشته شود. چرا حزب کمونیست کارگری به‌جایی نرسید؟ چرا کارگران به آن نپیوستند و تازه آن‌هایی هم که احتمالاً تحت اتوریته کومه له بوده‌اند، حزب را ترک کرده‌اند؟ پاسخ این بار چیز دیگری بود. اشکال نه در حزب و تئوری‌های آن، بلکه به خود کارگران برمی‌گردد. حالا زمان آن فرارسیده بود که نقش و رسالت طبقه کارگر برای دگرگونی نظم موجود یکسره انکار شود و حزب بی طبقه، خودش در نقش جایگزینی برای طبقه کارگر ظاهر شود. این کار نیاز به تعریفی از "کمونیسم نوع جدید" در مقابل "کمونیسم نوع قدیم" داشت. البته حرف‌های جدیدی نبود. چون یک قرن پیش یکی از مباحث مهم حزب کمونیست روسیه، مسئله رابطه حزب و طبقه، رهبری حزب و حکومت طبقه کارگر و دیکتاتوری طبقه به‌ویژه میان استالین و زینویف بود. اما به‌رحال گویا می‌بایستی حرف‌های جسورانه و "کفر آلود"ی در جنبش کمونیستی ایران زده شود. "کمونیسم نوع قدیم" می‌گفت طبقه کارگر باید قدرت سیاسی را قبضه کند و خود را به‌صورت طبقه حاکم سازمان دهد، "کمونیسم نوع جدید" که حالا در سیمای حزب کمونیست کارگری ظاهر شده بود، اما می‌گفت، نباید روی این کارگران حساب باز کرد. آن‌ها برای مدت کوتاهی می‌آیند به مبارزه بعد خسته می‌شوند، می‌روند دنبال زندگی‌شان. تشکیل خانواده می‌دهند و کنار می‌کشند و بعد هم بازنشسته می‌شوند. درنهایت دو، سه ماهی قیل از قیام است که می‌آیند مشت‌هایشان را گره می‌کنند. حزب خودش باید برود قدرت را بگیرد. گروهی از حواریون هم هورا کشیدند که بالاخره دارویی برای رفع خستگی آن‌ها پیدا شد. برای این‌که مستند حرف زده باشیم و ماهیت حزب کمونیست کارگری را نشان دهیم، با پوزش از خوانندگان به ناگزیر باید نقل‌های قول‌های طولانی از دو اثر منصور حکمت که خط راهمانا و بنیاد نظری کنونی این حزب را تشکیل می‌دهند، ذکر کرد. در "حزب و قدرت سیاسی" گفته می‌شود:

"اما من می‌خواهم اینجا یک سؤال کفرآلود دیگر مطرح بکنم: اگر این پروسه (منظور نویسنده، قدرت‌گیری سیاسی و فعالیت در درون طبقه است) بیش از ۲۰ سال طول بکشد (چی؟) یعنی مشروع کنیم به سازماندهی در میان کارگران و مثلاً کارگرانی که الان ۲۰ و ۲۲ ساله هستند را سازماندهی کنیم. در

گروه‌ها و سازمان‌هایی که از این حزب جدا شدند و چنین الفاء می‌کنند که گویا این حزب تحت رهبری فردی به نام تقوایی به مواضع کمونیستی پیشین این حزب پشت کرده است و یا اشکال به کنگره دوم این حزب باز می‌گردد، تحریف واقعیت است. کسی که بخواید واقعیت را بداند، باید به مواضع اولیه آن به هنگام تشکیل حزب کمونیست رجوع کند. تیرماه سال ۶۱ در جریان اتحاد کومله و اتحاد مبارزان کمونیست، سازمان ما در چندین نوشته مواضع نظری این جریان و شیوه حزب‌سازی آن را موردنقد جدی قرارداد. در نوشته‌های تحت عنوان "کاریکاتوری از برنامه حزب کمونیست"، مواضع خردمبورژوازی این جریان را به‌عقد کشید. در این نوشته نشان داده شد، حزبی که به نام کمونیسم وعده تشکیل آن داده می‌شود، خواهان یک انقلاب اجتماعی و حکومت کارگری در ایران نیست و بر طبق برنامه‌اش وعده "انقلاب دمکراتیک پیروزمند" و استقرار یک "جمهوری دمکراتیک انقلابی" را می‌دهد که چیز دیگری جز حفظ همین نظم سرمایه‌داری موجود به‌اضافه یک جمهوری بورژوازی نیست. به‌رغم پافشاری سازمان ما، آن‌ها هیچ‌گاه حاضر نشدند ترکیب طبقاتی این انقلاب دمکراتیک پیروزمند و مضمون طبقاتی قدرت سیاسی را نشان دهند. اما چیزی پوشیده نبود. ادعا می‌شد که این "جمهوری دمکراتیک انقلابی" بر "حاکمیت مردم" بناشده و "حق حاکمیت مردم" از طریق "شوراهای مردم" اعمال می‌شود. در همه‌جا واژه بی‌سروته و ماورای طبقات "مردم"، جای طبقات را گرفته بود. البته آن‌ها بعدها تغییراتی در برنامه خود دادند، اما تغییری اساسی در مواضع آن‌ها رخ نداد. اکنون آن چیزی که تغییر کرده، "انسان" جای مردم را گرفته است.

نکته دیگری که سازمان ما در نقد خود برجسته کرد، شیوه حزب‌سازی آن‌ها بود. سازمان ما تأکید می‌کرد که حزب طبقاتی کارگران را نمی‌توان جدا از طبقه کارگر در روستاهای کردستان تشکیل داد. اگر چنین حزبی بخواید تشکیل شود، نه حزب کمونیست خواهد بود و نه ربطی به طبقه کارگر خواهد داشت. اما این گرایش که هیاهو و جنجال‌آفرینی همواره یکی از خصائل بارز آن بوده است، حزب خود را تشکیل داد و به همگان وعده می‌داد که به‌زودی در ایران طوفان به پا خواهد کرد. اما ادعاهای بی‌پایه خود را به ایران هم محدود نکرد، وعده داد که به‌زودی در همین یکی، دو سال آینده انترناسیونال خود را نیز برپا خواهد ساخت.

اما روشن بود که با هیاهو نه حزب طبقاتی کارگران تشکیل خواهد شد و نه شوخی تشکیل انترناسیونال به‌جایی خواهد رسید. می‌بایستی حدود یک دهه بگذرد تا خودشان اعلام کنند حزبی که قرار بود هم کمونیست باشد و هم کارگری، نه کمونیست بوده و نه کارگری، بلکه با ناسیونالیسم ریشه‌داری در درون خود عین بوده و از کارگرانی هم که قرار بود به حزب بپیوندند خبری نشده است.

وقتی که کار به این مرحله رسید، حزب جدیدی به نام حزب کمونیست کارگری را تشکیل دادند، تا گویا وعده‌های تحقق‌نیافته را عملی کنند. اما در اینجا نیز نه گامی به‌پیش بلکه به عقب، به قهقرا برداشته شد. مدتی گذشت و برخلاف وعده‌های پرطمطراق، از کارگری شدن حزب‌شان خبری نشد.

اکنون دیگر اما کومله‌های هم که به‌هرحال یک سازمان توده‌ای مبارز در کردستان بود، در میان آن‌ها نبود و هر چه پایگاه توده‌ای‌شان محدودتر شد، یکسره به پندار باقی روی آوردند. طبقات تریجاً در تحلیل‌های این حزب کنار گذاشته شدند و سناریوسازی نیروهای سیاه‌سفید، جای طبقات را گرفت. در این پندار باقی که ربطی به واقعیت عینی جامعه ایران نداشت، ادعا شد که اتفاقات خارق‌العاده‌ای در ایران می‌خواهد رخ دهد "وقوع سناریوی سیاه در ایران یک احتمال واقعی است." نمونه و تجربه‌ای هم برای آن نیست و ما باید برای آن چارمجویی و اقدام کنیم. حکمت نوشت "اما من سناریوی سیاه را به وضعیتی اطلاق می‌کنم که در آن صحبت نه بر سر تحول جامعه، بلکه بر سر تخریب چهارچوب مدنی جامعه برخلاف میل و اراده مردم و در متن عجز و استیصال عمومی است." "به نظر من بهترین فاکتور، نحوه اضمحلال جمهوری اسلامی و آوار سیاسی‌ای است که از آن به جا میماند. ماحصل تخریب جمهوری اسلامی، بوجود آمدن یک صفحه سیاسی خالی برای برقراری یک دولت جانشین نیست. بلکه پیدایش طیفی از دستجات و جریانات مسلح اسلامی است که در صحنه میمانند و برای حفظ قدرت خویش، چه بطور سراسری و چه در شکل تقسیم کشور به مناطق تحت تصرف دستجات مختلف، وارد جنگ با یکدیگر میشوند و از آن مهم‌تر جلوی جنبش مردم قد علم میکنند. هر جریان و آلترناتیوی که بخواید با سقوط جمهوری اسلامی بعنوان دولت ایران عمل کند، باید بتواند اینها را از میدان به در کند. منحل کند. دستجات مسلح و خانجانی نظامی صرفاً به این احزاب اسلامی منحصر نخواهد ماند. اگر این فضا بوجود بیاید و نسبتاً به طول

قدرت سیاسی به حزب ظاهر خلاف تئوری سوسیالیستی است. به ما خواهند گفت به دلیل اینکه تئوری میگوید که طبقه کارگر قدرت را از بورژوازی میگیرد و خود را به عنوان طبقه حاکمه سازمان میدهد، معلوم نیست که حزب در اینجا چه موضوعیتی دارد و اصلاً چرا از "حزب و قدرت سیاسی" حرف میزند؟ این "ممنوعیت" در رابطه با حزب و قدرت سیاسی فقط در مورد ماست. فقط ما کمونیستها هستیم که وقتی از قدرتگیری سیاسی حرف میزنیم، به ما هشدار میدهند که سر جای خود بنشینید، شما مطابق تئوری خودتان قرار نیست به عنوان حزب به قدرت سیاسی نزدیک شوید، قرار است طبقه کارگر به قدرت سیاسی نزدیک شود.

ما با این موضع چه در خود جنبش سوسیالیستی و چه در بیرون از ما مواجه میشویم و این تذکر را میزنیم. این جزء "ممنوعیت" های ما است. اگر پنج نفر ناسیونالیست جمع شوند و یک حزب جدید تشکیل بدهند، فوراً از گرفتن قدرت سیاسی حرف میزنند و هیچکس هم به آنها ایرادی نمیگیرد، هیچکس! بله دقیقاً همینطور است فراری نبوده و نیست حتی یک حزب کمونیست واقعی و نه حزب کمونیست کارگری، قدرت سیاسی را بگیرد. یک حزب ناسیونالیست ۵ نفره هم میتواند قدرت را بگیرد و حزبی که به ادعای این حزب حتی بتواند ۳ میلیون را هم بسیج کند نمیتواند قدرت بگیرد و نمیتواند حکومت کند. چراکه حزب، طبقه نیست. حزب کمونیست، بخش پیشرو و آگاه است. بر قدرتمندترین حزب کمونیست، فقط اقلیتی از کارگران را در صفوف خود متشکل میکند. قدرت سیاسی متعلق به کل طبقه است. کسب قدرت سیاسی به این معناست که به عنوان اولین گام باید ماشین دولتی بورژوازی درهمشکسته شود و به جای آن دولتی قرارگیرد که شبه دولت است، دیگر دولت در شکل معمول و مرسوم آن نیست. این بدان معناست دیگر بوروکراسی نباید وجود داشته باشد. طبقه از طریق شوراها و اعمال حاکمیت مستقیم، بوروکراسی را نفی میکند. اما حزبی که میخواهد به عنوان جانشین و قیم طبقه، قدرت را بگیرد، خود تبدیل به سازمانده بوروکراسی، نفی حاکمیت طبقاتی کارگران میشود. بحث بر سر تسخیر قدرت سیاسی و به دست آوردن دولت بورژوازی آنگونه که حکمت منظرش بود، نیست، بلکه نابودی آن است. یک حزب چندینروزه هم به قول نویسنده میتواند به قدرت برسد. چون فراری نیست چیزی را تغییر دهد. بورژوازی ساختار اقتصادی-اجتماعی ساخته و پرداخته خود را دارد. دستگاه دولتی تکامل یافته خود را به همراه یک بوروکراسی عریض و طویل دارد که امور او را حتی بدون حزب هم رونق میدهد. حالا حزب چندینروزه اش باشد یا نباشد فرقی هم به حال او نمیکند. پرولتاریا اما باید تمام این ساختارهای اقتصادی-اجتماعی، سیاسی و فرهنگی موجود را نابود کند و تازه آنچه را برپا دارد که با وظائف انقلاب اجتماعی انطباق دارد. این وظیفه تنها از عهده طبقه در کلیت آن برمی آید و نه حزب. روشن است که نظر حکمت ربطی به سوسیالیسم و مارکسیسم نداشت. نویسنده حتی این ادعا را ندارد که لااقل اکثریت کارگران از حزب حمایت کنند، یک اقلیت هم کافی است، اما برای اینکه ظاهر آسمی هم از کارگر برده شود، باید اقلیتی مؤثر باشد. "اقلیت مؤثر و بُرائی از کارگران، اقلیت با صدایی از کارگران و اقلیت فعالی از کارگران" اینها دیگر توجیه است. "اقلیت مؤثر" برا و با صدا!

اصل بحث حکمت در عبارت دیگری خود را نشان میدهد: "آیا گرفتن قدرت سیاسی تابعی از نفوذ ما در طبقه کارگر است و هر وقت به آن درجه رسیدیم و هر وقت ما بخواهیم میرویم و قدرت را میگیریم؟ به نظر من نه. حزبی میتواند قدرت را بگیرد که شعور آن را داشته باشد که شرایطی را که در آن قدرت آویزان است و قابل گرفتن است، تشخیص بدهد. اگر این دید را نداشته باشیم هیچ وقت نمیتوانیم قدرت را بگیرد، حتی اگر نیروی عظیمی از کارگران را هم با خود داشته باشیم."

بلانکیستهای فرانسوی هم با این صراحت و شفافیت از کسب قدرت توسط یک اقلیت صحبت نکردند.

در نوشتههای دیگر "آیا پیروزی کمونیسم در ایران ممکن است؟" تئوری تکمیل میشود و گذار قطعی به لیبرالیسم شکل میگیرد.

در این نوشته وقتی که نقاط ضعف و قوت حزبشان مورد بررسی مجدد قرار میگیرد، چنین آمده است:

"- نکته دیگر، ضعف دیگر، جنبش نسبتاً توسعه نیافته کارگری است. این ضعف خیلی بزرگی است. کمونیسم میخواهد در کشوری به قدرت برسد که جنبش کارگری اش اشکال حتی مقدماتی از تشکل و اعتراض اجتماعی را به دست نداده است... در ایران کارگر همان تصویر " کارگر آوردیم دیوارمان را تیغه بکشند"، است. کارگری که آورند یک کار به او میدهند و اوهم انجام میدهد و مزد میگیرد. کارگر هنوز نتوانسته در جامعه ایران به عنوان یکی از پاهای بحث اقتصادی، پای بحث سیاسی، پای بحث دمکراسی و حقوق مدنی، با نمایندگانش و

این صورت بعد از ۱۰ تا ۱۵ سال یک عده از آنها بچه دار میشوند، تعدادی مریض میشوند و یک عده از آنها از کار سیاسی کنار میکشند. در آخر میبینیم که بعد از این سالها ما مظاهرا از یک طرف آدمها را کمونیست میکنیم و از طرف دیگر آنها بازتنسسته میشوند و از کار سیاسی کناره گیری میکنند. مگر آموزش سوسیالیستی، کمونیسم، سازمانیابی طبقه و رابطه حزب و طبقه، از نسلی به نسل دیگر منتقل میشود که ما مثلاً بیانییم روی کارگران دهه ۴۰ و ۵۰ ایران کار و فعالیت بکنیم و امیوار باشیم با کارگران دهه ۷۰ و ۸۰ ایران به قدرت برسیم؟ مگر میشود طی ۵۰ سال یک حزب کمونیستی در میان کارگران کار کند و بعد از ۵۰ سال به قدرت برسد؟

برای من به عنوان یک عابر بی گناه در جامعه چنین انتظاری غیر عقلایی بنظر میرسد، به خاطر اینکه این میراث تشکیلاتی، این تعهد ایدئولوژیکی، این آگاهی طبقاتی و این رابطه حزب و طبقه به همین سادگی از نسلی به نسل دیگر منتقل نمیشود. ما داریم این را میبینیم. شما کار میکنید و برای مثال در میان کارگران ۲۰ درصد نفوذ پیدا میکنید. اینها بعد از مدتی حوصله شان سر میرود. مگر چقدر میشود آمد و رفت؟ ما خودمان در زندگی سیاسی باقی میمانیم، در حالی که آن کارگرانی را که با آنها کار و فعالیت کرد ایم، میروند. و ما این را در تجربه زندگی سیاسی خودمان میبینیم! یکی از ایراداتی که از ما میگیرند این است که پس چه شد آن نفوذی که داشتیم؟ معلوم است، حوصله همه سر رفت، همه که منتظر نمیشوند تا انقلاب بیاید و آنها را با خودش ببرد. بعد از مدتی تصمیم دیگری در زندگیشان میگیرند و کار دیگری میکنند و با اصلاً میگویند این کار نتیجه و فایده ای ندارد. محافل کارگری و فعالین کارگری که در آن دوره با ما بودند، الان میزنیم که دارند کار دیگری میکنند."

شتابزدگی خردبورژوازی غوغا به پا میکند و تا تحقیر و خوار کردن کارگران پیش میرود. اشکال اما در کارگران نبود. در تفکری است که از قانونمندیهای مبارزه طبقاتی چیزی نمی داند. تصور نویسنده این بود که کارگران در همه حال باید آماده انقلاب باشند و چون چنین چیزی نیست، از کارگران مایوس میشود. درحالی که در همه جوامع سرمایه داری و دوران در زندگی سیاسی مردم هر کشوری وجود دارد. دوران رکود سیاسی و دوران انقلابی. در دوران رکود سیاسی مبارزه ای بطنی در جریان است. اشکال مبارزه طبقه کارگر در سطحی نازل با مطالباتی محدود و اقتصادی جریان دارد. میلیونها کارگری که در یک دوران انقلابی می کوشیدند در صفوف یک سازمان سیاسی جامعه را زیرورو کنند، دیگر حاضر نیستند همان حماسه آفرینی پیشین را داشته باشند، حتی در ابعاد میلیونی از عضویت در سازمان سیاسی طبقاتی خود کنار می کشند. اگر هم مثل جامعه ایران دیکتاتوری عریان حاکم باشد، تکلیف کاملاً روشن است. اما همین که دوران تغییر کند، بار دیگر همان کارگرانی هستند که فرضاً در یک دوره انقلابی پیشین بودند. کسی که تاریخ جنبش کارگری را مطالعه کند، در همه جا این حقیقت دیده می شود. برای نمونه، در انقلاب سال ۷-۱۹۰۵ روسیه پس از شکست انقلاب نه فقط آن توده وسیع کارگرانی که به انقلاب روی آورده بودند، صفوف سازمان های سیاسی را ترک کردند و انشعابات و از هم گسیختگی های متعددی در درون حزب رخ داد، بلکه بسیاری از کادرها و حتی برخی اعضای کمیته مرکزی سازمان های سیاسی کارگری، صحنه مبارزه را ترک کردند. در این میان دو جناح انقلابی و رفرمیست حزب توانستند، هسته متمرکز و محدود خود را حفظ کنند تا وقتی که دوباره دورانی انقلابی فرارسید و طبقه کارگر به انقلاب روی آورد و جلو رفت تا جایی که بورژوازی را سرنگون کرد. در ایران هم وضع بر همین منوال بوده و هست. اما حزب کمونیست کارگری عزم جزم کرده بود در یک دوران رکود سیاسی که کارگران از نظر سیاسی فعال نیستند و آمادگی برای گرفتن قدرت سیاسی ندارند، خودش برود و قدرت را بگیرد و این نیاز به تجدینظر اساسی در مارکسیسم داشت. نیازی نیست که طبقه کارگر قدرت را بگیرد. حزب به نیابت از کارگران این وظیفه را بر عهده میگیرد.

نویسنده ادامه می دهد: "اولین نکته ای که من می خواهم بگویم و شاید کفرآلود به نظر برسد این است که این حزب به قدرت سیاسی نظر دارد و میخواهد قدرت سیاسی را به دست بگیرد و این نه فقط هیچ تناقضی با به قدرت رسیدن طبقه کارگر ندارد، بلکه در اساس تنها راه تصرف قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر همین است که از طریق حزب خود به قدرت دست یابد. البته اینکه قدرتگیری حزب میتواند به قدرتگیری طبقه منجر نشود، بستگی به این دارد که آن حزب چگونه حزبی است. من از یک حزب کمونیستی کارگری حرف میزنم."

"اولین نکته ای که مطرح است اینست که قدرت حزب یا قدرت طبقه؟ این اولین سؤالی است که کسی وقتی به تلخیص این بحث فکر میکند، از ما خواهد پرسید. از ما خواهند پرسید چرا دارید راجع به حزب و قدرت سیاسی حرف میزنید؟ مطابق تئوری سوسیالیستی قرار بود راجع به طبقه و قدرت سیاسی حرف بزنید، شما کمونیستها قرار نیست راجع به قدرت حزبان حرف بزنید. قدرت حزب، رسیدن

تاکون باید کاملاً روشن شده باشد که تفاوت این "کمونیسم نوع جدید" با "کمونیسم نوع قدیم" چیست. اما ماجرا هنوز ادامه دارد.

خوب، حالا این حزب به اصطلاح "کمونیسم نوع جدید" قدرت را هم در عالم رویا گرفته است. آیا مشکلی که "کمونیسم نوع قدیم" با سرمایه جهانی و قدرت‌های امپریالیست داشت، این کمونیسم نوع جدید هم پیدا خواهد کرد یا نه؟ روشن است که نه. چراکه یکی دیگر از وجوه متمایزکننده "کمونیسم نوع جدید" از "کمونیسم نوع قدیم" در همین است و با امپریالیسم و سرمایه جهانی به یک "صلح پایدار" خواهد رسید. توجه کنید!

"اولین مسئله‌ای که به نظر من مهم است این است که این کمونیسم نوع قدیم نیست. به نظرم کمونیسم نوع قدیم در این پروسه اگر هم قدرت را می‌توانست بدست بیاورد، فوراً از دستش می‌گرفتند. مشخصات کمونیسم کارگری معاصر در ایران طوری است که بتواند این کار را بکند. اولاً یک سنت اروپای غربی است. مهمترین سرمایه حزب کمونیست کارگری این است که یک حزب غربی است. بگذارید این را معنی کنم. حزبی است که ریشه هایش در اندیشه و فرهنگ و مدنیت اروپای غربی است. ... در خصوص فرهنگی و مدنی و نژادی هم با غرب نیست. این اولین سرمایه این جریان است. یعنی در ایران با پیروزی حزب کمونیست کارگری، مدنیت غربی پیروز می‌شود. و این خوشبختی با غرب به نظر من در عمیق‌ترین سطحی رابطه ما را با جهان آن دوره تعیین میکند. ... و آن اینست که در کشور را باز کند به روی غرب و خودش را در امتداد مدنیت غربی و نقد غربی به جهان، با یک جهان نگر غربی مطرح کند و در نتیجه منهای اختلاف سیاسی روزمره با دولتهای غربی که ممکن است پیش بیاید و یا پیش نیاید، به یک صلح عمیق تری با مردم اروپای غربی و آمریکا برسد. شرایطی که هیچ کشوری در خاورمیانه ندارد و نمیتواند هم داشته باشد. این امکان وجود دارد که پیروزی کمونیسم کارگری در ایران حتی به صورت پیروزی مدنیت غربی، در غرب تصویر شود. برای چه؟ برای اینکه حزبی سر کار می‌آید که همان روز اول برابری زن و مرد، لغو مجازات اعدام، آزادی بی قید و شرط سیاسی، آزادی فعالیت رسانه‌های جمعی، آزادی مطبوعات، آزادی انتخابات و آزادی تشکیل احزاب و بیانیه حقوق بشر که سهل است فراتر از آن را، اعلام میکند. این به اصطلاح غریب‌گری و آزاداندیشی حکومت و اینکه این پیروزی جناح چپ اروپاست، پیروزی چپ اروپاست که در ایران تحقق پیدا میکند، پیروزی چپ اروپا و انقلابیگری اروپاست که در ایران تحقق پیدا میکند، اولین گارانتی است. به نظر من اینجاست که ما مبینیم جدالهای دو دهه بر سر اینکه کمونیسم چیست، میتواند نتیجه سیاسی ملموس داشته باشد. چنین حکومتی باید یک دیپلماسی فوق العاده منطقی و عاقلانه‌ای داشته باشد به نظر من نباید قصد جنگ و صدور چیزهای این چنینی را به هیچ جا بکند. باید اطمینان خاطر بدهد که ما با کسی سر دعوا نداریم. یک کشوری باشد که میتواند با شما کنار بیاید. شفاف‌نویس هستید؟ بارک الله، خوش بحالت! ما می‌خواهیم اینجا کار دیگری بکنیم. به نظر من نباید دعوت به مخاصمه بکند. نباید اصلاً پای خصوصیت با غرب و کشورهای منطقه برود. رهش این است که یک دیپلماسی منطقی داشته باشد برای اینکه بتواند خودش را در منطقه به اندازه کافی حفظ کند تا وقتی که آن اعتماد به نفس و ائتلاف بین المللی در دفاع از او شکل بگیرد."

می‌بینید که "کمونیسم نوع جدید" به چه سادگی مشکلات را حل کرد. اگر بورژوازی اروپایی و آمریکایی "کمونیسم نوع قدیم" را حتی در کشور خودشان تحمل نکرده‌اند و برای سرکوب و متلاشی کردن احزاب کمونیست از هیچ تلاشی فروگذار نکرده‌اند، "کمونیسم نوع جدید" در ایران، از این شانس برخوردار است که موردحمایت آن‌ها قرار گیرد. البته می‌تواند چنین باشد. چراکه "کمونیسم نوع قدیم" برای سرنگونی نظم سرمایه‌داری مبارزه می‌کند و با سرمایه بین‌المللی در تضاد قرار دارد، "کمونیسم نوع جدید" یک جریان بورژوا لیبرال است و پاسدار نظم موجود. روشن است که یک حزب لیبرال در سیاست خارجی باید در کنار متحدان بین‌المللی خود قرار بگیرد و آن‌ها هم او را در آغوش بگیرند. چون در اینجا دیگر بحثی از مبارزه میان کار و سرمایه نیست.

به تمایزات دیگری هم می‌توان اشاره کرد. از جمله این که کمونیسم جدید چون یک تشکیلات لیبرال است، باید یک حزب علنی و حزب شخصیت‌ها باشد که در همین نوشته‌ها موردبحث قرار گرفته و رهنمودهای آن صادر شده است.

از این نمونه‌هایی که ذکر شد در دستگاه فکری و نظری حزب موسوم به کمونیست کارگری فراوان می‌توان یافت. این‌ها پشتوانه نظری محکمی برای آقای تقوایی می‌شود که وظیفه خود را تکامل بخشیدن به آن‌ها اعلام کرده است.

سال ۱۳۸۸ این فرصت را برای این حزب فراهم آورد که به اوج "شکوفایی" خود برسد. حزب آماده می‌شود که زیر عبای کروی و کلاه موسوی سینه بزند. اعتراض طرفداران اصلاح‌طلبان موسوم به سبز زیر شعار رأی من کو؟ از سوی این حزب، انقلاب اعلام می‌شود. بله! "انقلاب عظیمی" که به ادعای این

شخصیت‌های و سازمان‌های حضور بهم برساند... در ایران کارگر منفرد و متمیزه است. ساختارهای مبارزه صنفی نداشته و مبارزه دفاعی را نتوانسته سازمان بدهد. در نتیجه یک حفره بزرگ پشت سر کمونیست‌ها بجا می‌گذارد. می‌روی جلو برای اینکه یک حرکت اساسی بکنی، می‌بینی طبقه‌ای که حرکت دارد به نامش و یا لاقلاً از طرفش صورت می‌گیرد، خودش معلوم نیست با چه استحکامی در صحنه است. برای دوره کوتاهی می‌آیند در صحنه. معلمین، دانشجویان، زنان به طور کلی ممکن است یک جنبش طولانی مدت اعتراضی سیاسی داشته باشند و با روشنفکران و ادبا بخصوص. ولی کارگر این بخت و آزادی عمل را ندارد که دو سال، سه سال در قلمرو سیاسی پرسه بزند. بالاخره باید سر و ته این پروسه در سه ماه هم بیاید. بیرون این سه ماه ما کارگران را به صورت نیروی زنده فعال حامی این خط نداریم. آن سه ماه داریم، آن سه ماه قیام و شورش و شوراها و خودبخودی و اتحادیه و مجامع عمومی‌ای که کارگران دارند مشت گره می‌کنند و سخنرانی می‌کنند را همه ما دیده ایم و آن هست، ولی تا آن سه ماه مانده به کسب قدرت، و در غیاب یک جنبش اعتراض کارگری شکل یافته که آگاهانه از این چپها دفاع کند، این خط چکار میتواند بکند؟ ... اولین خاصیتی که جنبش کارگری از چپ حاشیه نشین تحت تاثیر اختناق گرفته این است که خود را غیرسیاسی وانمود کند. در نتیجه حتی اگر به صحنه هم بیاید به آن سرعت به نیروی نخیره و به اصطلاح به یکی از ارکان این جنبش که می‌خواهد قدرت را بگیرد تبدیل نمیشود."

این بی باوری به نقش و رسالت طبقه کارگر را مقایسه کنید با حماسه‌آفرینی‌های جنبش طبقاتی کارگران فقط در دو دهه اخیر و امروز که به‌طور واقعی جنبش کارگری تنها جنبش زنده و فعال و یگانه نیرویی است که در عرصه مبارزه حضور دارد.

اما هدف از این صغرا و کبرا چینی چیست و چه نتیجه‌ای می‌خواهد گرفته شود؟ باید رفت پی "نقاط مثبتی" که دست‌به‌نقد نان‌واب برای حزب کمونیست کارگری دارد.

"نقاط مثبتی که بخصوص الان باید روی آن مکث کرد دو رکن اساسی در جامعه است. یکی مسئله سکولاریسم است. مسئله بعدی زنان هستند.... کمونیسم کارگری به نظر من سر مسئله مذهب و مسئله زن دو پشتوانه در آن جامعه دارد که هیچ‌کدام از جنبش‌های دیگر از آن برخوردار نیستند. ضد مذهبی‌گری‌اش و دفاع از حقوق زنان. مدرنیسم، سکولاریسم و غیره تبعات اینها است. اگر مدرنیسم حزبی در چیزی ترجمه شود، ضد اسلامی‌گری‌اش، ضد دینی‌گری‌اش، دفاعش از حقوق زنان، و خلاصی اخلاقی برای جوانان است."

تمام هیاهوی چندساله در مورد کمونیسم و کارگر و وعده طوفان به پا کردن تمام شد و حزب لیبرال مدرنیست و سکولاریست با خواست یک دولت مدرن و سکولار خالص بورژوازی یا به عرصه حیات نهاد. بعد چه؟ لاف‌زنی در مورد پیروزی در یک انتخابات آزاد و دمکراتیک.

"و اگر روند را اینطور ببینیم که به سمت گسترش اعتراضات می‌رود، میتوانیم فرض کنیم که تناسب قوا به نفع کمونیسم کارگری می‌چرخد. در دو شرایط به نظر من شانس سر کار آمدن ما بیشتر از بقیه است:

یکی در شرایط دمکراتیک و انتخاباتی، و دیگری در شرایط انقلابی. در هر دو شرایط ما سر کار می‌آئیم. در هر دوی اینها کمونیسم کارگری سر کار می‌آید. من فرض اینکه ما اول باید حضور داشته باشیم تا سر کار بیائیم را بعداً بحث می‌کنم. فرض کنیم این نیرو توانسته است خودش را به صحنه انتخاباتی آزاد در یک کشوری که جمهوری اسلامی نیست، برساند. در یک پروسه انتخاباتی دمکراتیک، اگر بنا باشد یک چنین پروسه‌ای در ایران یا بگیرد، ما سر کار می‌آئیم. حزب کمونیست کارگری بنظر من بالاترین رای را بین مردمی که آزادانه به پای صندوق‌های رای رفته باشند، بدست می‌آورد. سلطنت طلب فکر نمی‌کند این شانس را داشته باشد. اشتباه است اگر فکر کنیم که انتخابات به نفع آنهاست و فقط انقلاب به نفع ما تمام میشود. انتخابات هم به نفع ما تمام میشود. و دقیقاً به همین خاطر است که فکر می‌کنم پای انتخابات نمی‌روند، مگر مجبورشان کنیم. پروسه‌ای که برویم مجلس آزادی برگزار کنیم و در حوزه مختلف کاندید معرفی کنیم و رای مردم را بشماریم، حزب کمونیست کارگری به عنوان بزرگترین حزب کشور وارد مجلس میشود."

ببینید چه خیالی‌بافی خنده‌آوری! سازمانی که هرگز نتوانسته بود صد نفر را نمی‌گویم در داخل ایران بلکه در خارج کشور بسیج کند، انقلاب که بشود قدرت در دست او ست. انتخابات آزاد موعود هم که برگزار شود بزرگترین حزب پارلمان بورژوازی خواهد بود. رقیب آن هم سلطنت‌طلب است که شانس چندانی ندارد. این کمونیسم نوع جدید فقط یک بد بیاری دارد و آن این است که در ایران نه هرگز تحت حاکمیت بورژوازی انتخابات آزادی صورت گرفت و نه جایی حتی برای یک سازمان واقعاً لیبرال و مدرنیست وجود خواهد داشت.

دیگر حکومتی وجود نخواهد داشت. نه انسانی و نه طبقاتی. بنابراین حکومت انسانی هم همچون انقلاب انسانی هیچ ربطی نه به مارکسیسم دارد و نه کمونیسم و کارگر. نمی‌توان گفت که این حزب چیزی از کارل مارکس و سوسیالیسم علمی، طبقات و مبارزه طبقاتی نشینده‌است. منافع طبقاتی معینی در اینجا عمل می‌کند. آن‌ها هدف معینی دارند. هدف آن‌ها به‌عنوان عاملین بورژوازی، فریب توده‌های کارگر و زحمتکش است.

اکنون باید روشن باشد که چرا سازمان ما اساساً این جریان را یک سازمان کمونیست نمی‌داند، بلکه در خوش‌بینانه‌ترین حالت یک حزب خردبورژوازی لیبرال دمکرات است. اما حیرت‌آور این‌که هنوز عده‌ای اصل ماجرا را متوجه نشده و به فریاد چسبیده‌اند. مسئله‌شان صرفاً این است که چرا این حزب به سلطنت‌طلبان لاس می‌زند؟ چرا از ملاقات مسیح علی‌نژاد با وزیر خارجه آمریکا دفاع می‌کند و یک موی علی‌نژاد را به هزاران "کمونیست نوع قدیم" ترجیح می‌دهد؟ چرا خانم عبادی لیبرال را انقلابی می‌داند؟ چرا به خانم مرکل نامه فدایت شوم می‌نویسد؟ چرا از سنیکا سازی رژیم حمایت می‌کند؟ چرا در کنار اتحادیه آزاد در جریان اعتصاب بزرگ کارگران نیشکر هفت‌تپه در نقش اعتصاب‌شکن ظاهر شده است و ده‌ها نمونه دیگر. این‌ها اشتباهاتی خلاف خط‌مشی نیستند بلکه اجزای لاینفک آن هستند.

باوجوداینکه تاکنون گروه زیادی از این حزب جدا شده و مواضع جدید و بعضاً رادیکال اتخاذ کرده‌اند، اما اینان نیز تسویه‌حساب قطعی نکرده‌اند. به همین "اتحاد سوسیالیستی کارگری" که مدعی است با این حزب تسویه‌حساب رادیکالی کرده است، نگاه کنید. هنوز جرئت آن را نیافته که شعار حکومت شورایی را که چیزی جز یک حکومت کارگری در سیمای شورایی آن نیست اعلام کند و از این‌که چند حزب و سازمان عزم مشترک خود را به دفاع از استقرار یک حکومت شورایی و برپایی انقلاب اجتماعی کارگری در ایران اعلام کرده‌اند، بچار نگرانی شده است.

نگرانی در چیست؟ مگر آلترناتیو سوسیالیستی قرار است طوفان به پا کند، یا قرار است خود را به‌جای طبقه کارگر قرار دهد؟ یا خطایی مرتکب شده است؟ نه هیچ‌کدام. چند سازمان سیاسی اعلام کرده‌اند ما از آلترناتیو سوسیالیستی کارگران دفاع می‌کنیم و هم‌موش کارگران برای تحقق آن مبارزه می‌کنیم. ما می‌خواهیم که قدرت سیاسی در دست کارگران قرار گیرد و این طبقه با درهم شکستن ماشین دولت بورژوازی، حکومتی شورایی برپا دارد. پس نگرانی از چهره‌سوت؟

رضا مقدم که سال‌ها از طرفداران پرو پا قرص مواضع خردبورژوازی حزب کمونیست کارگری بود و اصلانمی دانست حکومت شورایی چیست، اخیراً ادعا کرده است که معلوم نیست ترکیب طبقاتی حکومت شورایی که فدائیان (اقلیت) مطرح می‌کنند چیست؟ در کنار آن استدلال مضحکی را نیز مطرح کرده که نشان‌دهنده درک و برداشت نازل و مبتذل وی از شورا و حکومت شورایی است. او وقتی که می‌خواهد نمونه بیاورد، به روزاوا و تشکل‌های بورژوازی و خردبورژوازی آنارشیست‌های روزاوا به‌عنوان نمونه‌ای از حکومت شورایی استناد می‌کند و تصورش این است که همچون درک خودش از "شوراهای مردم"، آنچه در آنجا ایجاد شد، شورا است و حکومت شورایی در آنجا حاکم است. بعید است که وی نوشته‌های مارکس و لنین در مورد مختصات یک دولت شورایی را که با درهم شکستن ماشین دولتی و برچیدن بوروکراسی و نیروهای مسلح، دولت نوع نوینی را پی می‌ریزد، نخوانده باشد. حال چرا به تشکل‌های خردبورژوازی و بورژوازی در روزاوا که ربطی به طبقه کارگر و حکومت شورایی ندارند استناد می‌کند؟ چون چپ‌هاش خالی است و چیزی در رد حکومت شورایی ندارد و در عین حال حاضر نیست آن را بپذیرد. اگر وی آدم بی‌اطلاعی است و می‌خواست بدانند سازمان فدائیان (اقلیت) نظرش در مورد مضمون طبقاتی حکومت شورایی چیست، خوب بود قبل از یاهو سران‌اش به یکی از ده‌ها مقاله‌ای که سازمان ما در مورد تمام جوانب مختلف یک دولت شورایی در ایران نوشته است رجوع می‌کرد و بعد مستند حرف می‌زد. بعید است کسی در این سال‌ها در جنبش کمونیستی و چپ فعال بوده است و نداند که سازمان فدائیان (اقلیت) تنها سازمانی است که در چندین دهه گذشته تلاش فراوانی برای زنده نگاه داشتن سنت شورایی را در ایران می‌دول داشت. ده‌ها مقاله در مورد شوراها و تجارب جنبش شورایی در ایران نوشت و جوانب مختلف دولت شورایی را توضیح داد. با همین مقالات هم توانست طرفداران مجلس مؤسسان و شوراهای غیر طبقاتی مردمی را در جنبش چپ و کمونیستی ایران منفرد کند. حالا هم به ایشان توصیه می‌کنیم که اگر تابه‌حال چیزی در این مورد نخوانده‌اند، به سایت سازمان ما مراجعه کنند و لاف‌های مجموعه پاسخ به سؤالات در مورد حکومت شورایی را بخوانند تا متوجه شوند که حکومت شورایی چیزی حکومت طبقاتی کارگران نیست. شورایی بودن حکومت کارگری که سازمان ما بر آن تأکید می‌کند، راه را بر پینرش اپورتونیستی و لفظی حکومت کارگری می‌بندد. آقای مقدم! نمونه می‌خواهید؟ به نوشته‌های برنشتین و کائوتسکی و طرفداران آن‌ها مراجعه کنید. آن‌ها سوگند یاد

از حزب، همه‌چیز را زیرورو کرده است" انقلاب تا همینجا جامعه را زیر و رو کرده است. "با پیشروی انقلاب دستگاه سرکوب حکومت ضربه خورده و کل نظام جمهوری اسلامی در آستانه فروپاشی قرار گرفته است." ناگفته نماند که این انقلاب از سال ۸۸ همچنان تداوم یافته و ادامه حیات کل نظام جمهوری اسلامی که در آستانه فروپاشی بود عجلتاً ده سال دوام آورده است. اما سؤالی که برای حزب پیش آمد، این بود: این انقلابی که کارگران و زحمتکشان در آن مشارکت ندارند و رهبری آن‌ها در دست اصلاح‌طلبان است، چگونه باید توضیح داده شود. خیلی ساده، همان‌گونه که این "کمونیسم نوع جدید" از "کمونیسم نوع قدیم" متمایز است، انقلاب و حکومت هم دیگر از نوع قدیم نیست، بلکه از نوع جدید آن است، نه کارگری است و نه بورژوازی، انسانی است. بنابراین "زندهداد انقلاب انسانی برای حکومت انسانی!" در همان سال ۸۸ آئین‌بخش اطلاعیه‌ها و بیانیه‌های حزب شد. اما برنامه عمل این انقلاب انسانی چه بود؟ اعلام شد که "حزب کمونیست کارگری به‌منظور قدرت‌گیری هر چه بیشتر انقلاب، تثبیت دستاوردهای آن، و تسهیل پیشروی آن در جهت سرنگونی جمهوری اسلامی خواست‌های زیر را اعلام می‌دارد:

۱- آزادی همه زندانیان سیاسی ۲- معرفی و محاکمه علنی عاملین و آمرین کشتار مردم ۳- لغو مجازات اعدام ۴- لغو حجاب اجباری و جداسازی جنسیتی ۵- آزادی بی‌قیدوشرط بیان، تشکل و اعتصاب و تظاهرات ۶- حداقل دستمزد یک میلیون تومان"

"این فرمان جنبش آزادیخواهان مردم است. این‌ها خواست‌های فوری مردمی است که در صفوف میلیونی به خیابان آمده‌اند و شعار مرگ بر دیکتاتور سر داده‌اند. این حداقل شرایطی است که هرکس که داعیه همگامی با اعتراضات مردم را دارد باید از آن دفاع کند. حزب کمونیست کارگری همه مردم را فرامی‌خواند که در تظاهراتها و جمعیت و اعتراضات و اعتصابات خویش بر این خواست‌های فوری تأکید بگذارند."

البته چیزی فراتر از این مطالبات را هم نمی‌شد از حزب مدرنیست لیبرال، ببخشید، "کمونیسم نوع جدید" داشت. فقط ممکن است کسی سؤال کند در "این انقلاب عظیمی که در برابر چشمان همگان همه‌چیز را زیرورو کرده است"، نمی‌شد این حزبی که یکی از پایه‌های قدرت خود را در ضد مذهبی بودن و دفاع از حقوق زنان تعریف کرده بود، لاف‌های جدائی دین از دولت یا برابری حقوق اجتماعی و سیاسی زن و مرد را به خواست‌های فوری خود اضافه کند تا در ظاهر هم که شده، رفم بورژوازی منظر حزب کمی رادیکال جلوه کند؟ پاسخ قطعاً منفی است. گویا قرار بود که حزب در "حکومت انقلابی موقت" حضور یابد که با حضور کروی و موسوی و دیگر طرفداران دولت دینی، این مطالبات مانع از حضور حزب در قدرت می‌شد. بنابراین در این محدوده نیز گنجاندن مطالبه جدائی دین از دولت و برابری حقوق زن و مرد هم به صلاح و مصلحت نبود. بنابراین مسئله این نبود که این حزب شعورش را نداشت که بفهمد در جامعه طبقاتی نه چیزی به نام انقلاب می‌تواند انسانی باشد و نه حکومت انسانی. لازم نیست که کسی لاف‌های مانیفست حزب کمونیست را خوانده باشد که این را فهمیده باشد. بلکمی دقت در همین کتاب‌های تاریخ، یک محصل مدرسه هم این را می‌فهمد که تاریخ بشر سراسر تاریخ مبارزه طبقاتی است. تمام انقلاب‌هایی که در طول تاریخ رخ داده‌اند، مهر یک طبقه معین را بر پیشانی خود داشته‌اند و هر حکومتی که پدید آمده است، حکومت طبقه معینی بوده است.

به تمام انقلابات که در طول تاریخ رجوع شود، چیزی به نام انقلاب انسانی یافت نخواهد شد. انقلابات همواره مهر یک طبقه را بر خود داشته است. دلیل آن‌ها بر کسی که الفبای مارکسیسم را بداند پوشیده نیست. از هنگامی که جامعه بشری به طبقات تقسیم شد، انسان‌ها به طبقات متخاصم، استثمارگر و استثمار شده، ستمگر و ستم‌دیده تقسیم شدند. این طبقات متخاصم به مبارزه علیه یکدیگر برخاسته‌اند و مبارزه ستم‌دیدگان علیه ستمگران در عالی‌ترین مرحله خود به انقلاب و سرنگونی این انسان‌های ستمگر انجامیده است. چیزی به نام انقلاب انسانی هرگز وجود نداشته و نخواهد داشت. انقلاب‌ها همواره خصلت طبقاتی داشته و خواهند داشت. کسی که ادعا می‌کند خواهان برپایی یک انقلاب انسانی است، یا قصد فریب توده‌های کارگر و زحمتکش را دارد و یا در خوش‌بینانه حالت یک‌خبرده بورژوازی نادان است که نه از طبقات چیزی می‌داند و می‌فهمد و نه از مبارزه طبقات. بر همین منوال است، ادعای این سازمان سیاسی در مورد حکومت انسانی. حکومت همواره خصلت طبقاتی داشته و خواهد داشت. در هر حکومتی بخشی از انسان‌ها اراده خود را بر بخشی دیگر اعمال کرده و می‌کنند. در جامعه سرمایه‌داری یک طبقه معین، طبقه سرمایه‌دار است که حکومت می‌کند و اراده خود را بر اکثریت عظیم انسان‌ها جامعه تحمیل می‌کند. هنگامی که طبقه کارگر نیز قدرت را به دست بگیرد، بهرغم این‌که حکومت اکثریت عظیم جامعه است، اما در اینجا نیز این اکثریت انسان‌ها تا روزی که طبقات محو نشده‌اند، اراده خود را بر اقلیتی از همین انسان‌ها تحمیل خواهند کرد و هنگامی که طبقات برافتند

می‌کنند که به حکومت کارگری باور دارند و می‌خواهند آن را مستقر سازند، اما در هم شکستن ماشین دولتی بورژوازی، دیکتاتوری پرولتاریا و حکومت شورایی را قاطعانه رد می‌کنند. می‌خواهند نمونه ایرانی آن را به شما نشان دهیم. به سایت سازمان انقلابی راه کارگر (جناح شالگونی) مراجعه کنید. در آنجا نوشته‌هایی را خواهید دید که این سازمان حکومت کارگری را می‌پذیرد، اما قاطعانه دیکتاتوری پرولتاریا، حکومت شورایی، کنگره سرا سری شوراهای کارگران و زحمتکشان را رد می‌کند و مجلس مؤسسان بورژوازی را بديل آن‌ها قرار می‌دهد و آن را خط قرمز خود اعلام می‌کند. لطفاً توجه‌گیری نکنید.

ایشان در سخنرانی خود ادعای سخیف دیگری در مورد سازمان فدائیان (اقلیت) هم مطرح کرده‌اند و گفته‌اند مردم شعار نان- کار- آزادی را می‌دهند، اما سازمان فدائیان (اقلیت) همچنان شعار کار- نان- آزادی - حکومت شورایی را سر می‌دهد. یعنی چه؟ وی چه چیزی را می‌خواهد بگوید؟ این‌که اقلیت حاضر نیست انعطاف به خرج دهد و همچنان شعار خود را سر می‌دهد. اولاً- برای سازمان ما آنچه مهم است طرح این شعار با همین کلمات و واژه‌هاست و پس‌پیش بودن آن‌ها فاقد اهمیت است. ما می‌خواهیم کار- نان آزادی و حکومت شورایی در ایران تحقق یابد. ثانیاً - آقای رضا مقدم نمی‌داند که این شعار یک‌لحظه از آسمان در میان کارگران نازل نشد. به تشریح کار ارگان سازمان ما مراجعه کنید و خواهید دید که از سال ۱۳۶۸ که امثال شما هنوز دنبال خیال‌بافی و سناریو پردازی بودید، سازمان ما این شعار را به یکی از شعارهای استراتژیک مرحله‌ای خود تبدیل کرد و آن را تبلیغ و ترویج کرد. فقط سازمانی می‌توانست ۳۰ سال پیش این شعار را مطرح کند و پیگیر آن را تبلیغ و ترویج کند که شناختی عمیق از جامعه ایران و مطالبات کارگران و توده‌های زحمتکش داشت. این شعار بالاخره نتیجه داد. برای اولین بار چند سال پیش کارگران و فعالان کارگری در کردستان در تجمع خود این شعار را سردادند و سرانجام، این اسماعیل بخشی بود که آن را به یک شعار توده‌ای تبدیل کرد. تازه پس‌از این مرحله است که سازمان‌های چپ، یکی پس از دیگری با افزودن و کاستن کلمه‌ای بر این شعار که گویا شعار سازمان فدائیان (اقلیت) نباشد، آن را پذیرفتند. قطعاً اسماعیل بخشی نمی‌توانست شعار را به همان شکلی که سازمان ما طرح کرده بود، مطرح کند. کار درستی هم کرد که کلمات را پس‌پیش کرد و به‌جای حکومت شورایی هم اداره شورایی را مطرح کرد. خوب، از این‌که کارگران هفت‌تپه شعار اداره شورایی را مطرح کردند، آیا ما هم موظف بودیم که به‌جای حکومت شورایی، اداره شورایی را مطرح کنیم؟ روشن است که نه. زمان طرح حکومت شورایی هنوز در آن اعتصاب فرانسوی بود و اسماعیل بخشی اداره شورایی را مطرح کرد و هرکدام از کارگران هم برداشت خودشان را از آن داشتند. اگر جنبش پیشرفته‌تر بود قطعاً شعار حکومت شورایی در میان کارگران مطرح می‌شد و بی‌هیچ تردیدی در آینده مطرح خواهد شد، چراکه آلترناتیو سیاسی کارگران در برابر آلترناتیوهای بورژوازی که می‌تواند همه توده‌های زحمتکش و ستمدیده حول آن بسیج شوند، حکومت شورایی است. بنابراین روشن است که شعار کار- نان- آزادی- حکومت شورایی تا استقرار حکومت شورایی باید همچنان شعار ما باقی بماند. باقی خواهد ماند و تغییر نخواهد کرد. بهتر است رضا مقدم حالا که ادعا می‌کند با حزب کمونیست کارگری مرزبندی دارد، لااقل سبک‌کار به ارث برده از حزب کمونیست کارگری را که همانا هوچی‌گری و جنجال‌آفرینی است، کنار بگذارد.

اما اتحاد سوسیالیستی کارگری در همان حال که ناگزیر شده است بخشی از شعار را بپذیرد، تلاش کرده است با تفسیری که از آن ارائه می‌دهد، این شعار را در میان توده‌های مردم ایران بی‌اعتبار کند. این را هرکس می‌داند که مردم ایران در چنگال استبداد و دیکتاتوری عربان اسپر و گرفتارند. آزادی سیاسی می‌خواهند. اولین چیزی که مردم از همان نخستین روز استقرار حکومت کارگری می‌خواهند، این است که رهایی سیاسی‌شان تضمین شده باشد. آزادی‌های سیاسی در گستره‌ای که تاکنون نمونه نداشته است به همراه تمام حقوق دمکراتیکشان تأمین گردد. با برقراری عالی‌ترین شکل دمکراسی که همانا دمکراسی شورایی است بر سر نوشت خود حاکم گردند. این معنای آزادی در شعاری است که سازمان ما مطرح کرده است. اتحاد سوسیالیستی در قطعنامه خود می‌گوید، آزادی در این شعار "بیان فشرده رهایی طبقه کارگر" است و "هدف آزادی در این شعار رهایی کل مردم از چنگال قبیونده‌های اسارت آور طبقاتی" است. بنابراین بحثی از آزادی و رهایی سیاسی مردم در اینجا مطرح نیست. همه باید منتظر بمانند تا روزی که "قبیونده‌های اسارت طبقاتی" برافتد و رهایی طبقه کارگر که همانا

رهایی اجتماعی است محقق گردد. این‌که دیگر نیاز به شعار آزادی نداشت. اتحاد سوسیالیستی می‌توانست بگوید: زندبند کمونیسم. این تفسیر چیزی جز تحریف شعار آزادی و تلاش برای تخریب آن نیست. امروزه میلیون‌ها تن از مردم زحمتکش ایران گرسنه‌اند و ده‌ها میلیون زیرخفت فقر به سر می‌پرند. آن‌ها نان می‌خواهند. آن‌ها خواهان برافتادن فوری این وضعیت اسفبار و بهبود وضعیت معیشتی خود هستند. حکومت شورایی باید نه با وعده‌های دوردراز، بلکه به‌فوری پاسخی به این مطالبه مردم بدهد و زحمتکشان از یک رفاه نسبی برخوردار شوند. حکومت شورایی می‌تواند برای پاسخ به این مطالبه مردم که در شعار نان نهفته است، بمحض استقرار یک سیستم تأمین اجتماعی از گهواره تاگور را برقرار کند، تاکسی دیگر گرسنه سر بر بالین نگذارد و از خدمات گسترده اجتماعی برخوردار باشد. این طرحی است که زمانی در همین کشورهای سرمایه‌داری هم عملی شد. این است معنای شعار نان به عنوان مطالبه‌های فوری. اما در تفسیری که این سازمان ارائه داده است. نان "به معنای برابری در برخورداری از همه امکانات و ثروت‌های اجتماعی برای همه مردم" تعریف شده است. حال تا زمانی که همه مردم بتوانند از "همه امکانات و ثروت‌های اجتماعی، برابر" برخوردار باشند، یعنی کمونیسم، تکلیف نان میلیون‌ها گرسنه و فقیر چه می‌شود و چه پاسخی به آن‌ها داده می‌شود؟ پاسخ این است که منتظر بمانید تا فاز کمونیسم فرابرسد. اما کارگران و زحمتکشان خواهند گفت ما را به‌روزهای دوردراز حواله ندهید. نگاه کنید به همین کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته که به‌رغم این‌که در این چند دهه اخیر بورژوازی بسیاری از امکانات کارگران را از آن‌ها باز پس گرفته است، اما این حق به رسمیت شناخته شده است که هر انسانی باید یک حقوق حداقلی داشته باشد بغض‌نوی که بتواند غذا و لباس برای خودش، همسرش و فرزندانش تهیه کند. یک مسکن مناسب داشته باشد. اگر اجاره‌بهای آن بالاست تا نیمی از آن را به‌عنوان پاره در یافت کند. باید حتماً بیمه باشد. برای بیمه کامل هم می‌تواند پاره دریافت کند. فرزندان این خانواده می‌توانند از تحصیل و آموزش رایگان برخوردار باشند. پول‌توجیبی دریافت کنند، می‌توانند از امکانات ورزشی، فرهنگی و حتی تفریحی رایگان برخوردار شوند. هر سال مبلغی هم برای تعطیلات تابستان دریافت کنند. برای توده‌های فقیر و زحمتکش ایران، نان عجالتاً یعنی همین‌ها، در برنامه فوری سازمان ما نیز همین امکانات برای بهبود فوری وضعیت مادی و معیشتی مردم و تأمین نان آن‌ها آمده است. البته تأمین اجتماعی از گهواره تاگور به‌اضافه امکانات دیگری که سازمان ما در برنامه مطالبات فوری، مطرح است، بسی فراتر از این‌هاست و می‌تواند واقعاً یک رفاه نسبی فوری را برای همگان به بار آورد. این است معنای نانی که در شعار سازمان ما آمده، زحمتکشان ایران آن را می‌خواهند و حکومت کارگری باید بی‌درنگ آن را عملی کند. نمی‌شود شعار نان داد اما به آن‌ها گفت منتظر بمانید تا روزی که همه مردم بتوانند از همه امکانات و ثروت‌های اجتماعی برابر برخوردار شوند. تردیدی نیست هنگامی که سوسیالیسم و کمونیسم مستقر گردد، مردم از سطح رفاه بسیار بالایی برخوردار خواهند بود، اما این پاسخ امروز مطالبه نان نیست. شعار کار هم بر همین منوال توسط این گروه تفسیر شده است. اکنون متجاوز از ده میلیون تن از مردم ایران بیکارند. شعار کار می‌خواهد به این میلیون‌ها انسان بگوید که حکومت شورایی بمحض به قدرت رسیدن حق تمام مردم را به کار به رسمیت خواهد شناخت و به‌فوری با یک‌رشته اقدامات اقتصادی برای بیکاران کار ایجاد خواهد کرد. نمی‌شود به این بیکاران گفت تا زمانی که سوسیالیسم استقرار نیافته بیکاری وجود خواهد داشت یا آن‌گونه که مفسر کلی باف می‌گوید، به این بیکاران گفته شود، وقتی که "مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و میدانه" ملغی گردد و "مالکیت اشتراکی برقرار گردد"، بیکاری برمی‌افتد. این بیکارانی که امروز جلو درب کارخانه‌ها و ادارات دولتی جمع می‌شوند، وقتی که حکومت شورایی مستقر گردد، هم‌روزه بالای سر شوراهای نمایندگان هستند که ببینند برای آن‌ها چه کرده است. یک سال هم که بگذرد حکومت کارگری باید به آن‌ها حساب پس بدهد که برای چند میلیون از این بیکاران کار ایجاد کرده است. اما تحقق فوری مطالبات این شعار در زمره نخستین وظایف حکومت شورایی کارگری است. حکومت شورایی در اینجا متوقف نخواهد شد. گذار به سوسیالیسم، لغو مالکیت خصوصی و استقرار نظمی سوسیالیستی وظیفه اصلی حکومت کارگری است. حقیقتاً اگر اتحاد سوسیالیستی قصدش بی‌اعتبار کردن این شعار نبوده است، بهتر بود که در این مورد حرف نزنند. این هم از ادعاها و اظهارنظرهای جناح جدا شده از حزب کمونیست کارگری که ادعای تسویه حساب با آن را دارد.

پیش به سوی تشکیل حزب طبقه کارگر

پاسخ به سؤالات؟

سؤال شده است چرا سازمان فدائیان (اقلیت) با پیوستن حزب کمونیست کارگری به آلترناتیو سوسیالیستی مخالف است؟

پاسخ - سازمان ما به‌عنوان یک سازمان کمونیست، از تمام تجارب جنبش کمونیستی، این حقیقت را آموخته است که هر سازمان سیاسی را باید نه به‌حسب آنچه که خود ادعا می‌کند و عناوین و القابی که به خود می‌دهد، بلکه به‌حسب مواضع نظری و سیاسی و عملکردش مورد ارزیابی قرار داد. حزب کمونیست کارگری ادعا می‌کند که یک حزب کمونیست است و به سوسیالیسم باور دارد. ببینیم مواضع نظری و عملکرد این سازمان با ادعاهای آن انطباق دارد؟

از "انقلاب دموکراتیک پیروزمند" و "جمهوری دموکراتیک انقلابی" تا انقلاب انسانی و حکومت انسانی" در بر همان پاشنه می‌چرخد.

از دیدگاه سازمان ما حزب موسوم به کمونیست کارگری از همان بدو موجودیتش تابه امروز نه حزبی کمونیست بوده است و نه کارگری. مواضع امروز این حزب به‌رغم تمام انشعابات و ادعاهای جدید، شکل تعدیل‌یافته‌تر و راست‌تری از همان مواضعی است که اتحاد مبارزان کمونیست هنگام تشکیل حزب کمونیست داشت. واژه‌ها تغییر کرده‌اند، مضمون راست آن اما همان است که بود. این‌که این حزب امروز مواضع یک سازمان لیبرال را در عرصه نظری و عملی اتخاذ کرده است، از آسمان نازل نشد. ریشه در این سازمان داشته و عقب‌گردهای بیشتری از همان مواضعی است که فرضاً در جریان تشکیل حزب کمونیست داشت. ادعای

در صفحه ۷

برای ارتباط با **سازمان فدائیان (اقلیت)** نامه‌های خود را به آدرس زیر ارسال نمایید.

سونیس:

Sepehri
Postfach 410
4410 Liestal
Switzerland

کمک‌های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس‌های سازمان ارسال کنید.
شماره حساب:

نام صاحب حساب : Stichting ICDR

NL08INGB0002492097
Amsterdam, Holland

نشانی ما بروی اینترنت:

<http://www.fadaian-minority.org>

پست الکترونیک E-Mail:

info@fadaian-minority.org

کانال آرشیو نشریه کار ارگان سازمان فدائیان (اقلیت) در تلگرام:

<https://t.me/karfadaianaghaliyat>

آدرس کانال سازمان در تلگرام:

http://T.me/fadaian_aghaliyat

آدرس سازمان در اینستاگرام:

<https://www.instagram.com/fadaianaghaliyat>

آدرس سازمان در تویتر

<https://twitter.com/fadaiana>

آدرس سازمان در فیس بوک

<https://www.facebook.com/fadaian.aghaliyat>

آدرس نشریه کار در فیس بوک

<https://www.facebook.com/kar.fadaianaghaliyat>

kar.fadaianaghaliyat

ای میل تماس با نشریه کار:

kar@fadaian-minority.org

KAR Organization
Of Fadaian (Aghaliyat)
No 814 March 2019



shora.tv@gmail.com

تلویزیون دموکراسی شورایی

فریاد رسای کارگران و تمامی انسان‌های زحمتکش، شریف و ستم دیده‌ای است که برای آزادی و سوسیالیسم پیکار می‌کنند

برنامه‌های تلویزیون دموکراسی شورایی از اول فوریه ۲۰۱۹ برابر با ۱۲ بهمن‌ماه ۱۳۹۷ بر روی شبکه تلویزیونی Komala TV / Shora TV پخش می‌شود.

مشخصات ماهواره‌های شبکه تلویزیونی "کومله تی‌وی / شورا تی‌وی" بدین قرار است:

ماهواره یاه ست (yahsat) فرکانس: ۱۱۹۵۷ سیمبل ریت ۲۷۴۸۰
پولاریزاسیون عمودی

ساعات پخش برنامه‌های تلویزیون دموکراسی شورایی:

دوشنبه: ۳۰:۲۱ تا ۳۰:۲۳

سه‌شنبه: بازپخش ۳:۳۰ بامداد - ۹:۳۰ صبح - ۱۵:۳۰ بعدازظهر

چهارشنبه: ۳۰:۲۱ تا ۳۰:۲۳

پنجشنبه: بازپخش ۳:۳۰ بامداد - ۹:۳۰ صبح - ۱۵:۳۰ بعدازظهر

جمعه: ۳۰:۲۱ تا ۳۰:۲۳

بازپخش ۳:۳۰ بامداد - ۹:۳۰ صبح - ۱۵:۳۰ بعدازظهر

شنبه: ۳۰:۲۱ تا ۳۰:۲۲

یکشنبه: بازپخش ۳:۳۰ بامداد - ۹:۳۰ صبح - ۱۵:۳۰ بعدازظهر

آدرس ایمیل: Shora.tv@gmail.com، شماره تلفن:

۰۰۴۵۳۶۹۹۲۱۸۷

<https://fadaian-aghaliyat.org>، <https://tvshora.com>

فیس‌بوک: Shora shora، تلگرام: @tvshora

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورایی